هوالعلیم

ضرورت ابلاغ پیام غدیر

عید غدیر 1436 هجری قمری

بیانات:

آیة اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه مِن الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

الحمدُ لله ربِّ العالمینَ

و الصَّلاةُ و السَّلامُ علَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّدٍ

و علَی آله الطّیبینَ الطّاهرینَ

و اللّعنةُ علَی أعدائهم أجمعینَ

### صفات مؤمنین واقعی

 قال اللَه الحکیم فی کتابه الکریم:

 ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَـٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[[1]](#footnote-1)

 صلواتی ختم کنید!

 خداوند در این آیه صفات مؤمنین واقعی را که به پیامبر ایمان آورده‌اند و در راستای آن ایمان پایداری کرده‌اند بیان می‌کند. می‌فرماید:

«مؤمنین کسانی هستند که از آن پیامبری که از طرف ما فرستاده شده است متابعت می‌کنند. او اُمّی است (درس نخوانده است) و او را در تورات و انجیل نام بردیم و از او یاد کردیم. این پیامبر آنها را به معروف امر می‌کند و از منکر و کار ناشایست بر حذر می‌دارد، طیبات را بر آنها حلال می‌کند و خبائث را حرام می‌کند، و ثقل و ضیق را از آنها برمی‌دارد، و غل‌هایی را که بر گردن آنها افتاده است یکی پس از دیگری می‌گشاید. حال کسانی که به این پیامبر ایمان بیاورند و او را تعظیم کنند و کمک و یاری کنند و به‌دنبال آن نوری باشند که با او فرستاده شده است، اینها از جملۀ رستگاران هستند.»

### بیان تفاسیر مختلف در رابطه با مفهوم و پیام غدیر

 امروز روز عید غدیر است، روز ابراز و اظهار و نصب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ما از ولایت و مفهوم و پیام غدیر چقدر متوجه شده‌ایم؟ راجع به این پیام، تفسیرهای مختلفی شده است.

 بعضی مثل اهل‌تسنّن ـ اگر انکار نکنند که بقیّه انکارش هم می‌کنند ـ قائل‌اند به اینکه روز عید غدیر، فقط یک روز و یک واقعۀ تاریخی است که پیغمبر راجع به اهل‌بیت خود به مردم توصیه کرد: حال که من از این عالم می‌روم، مواظب آنها باشید، بالأخره اینها منتسبین به من هستند؛ این دختر من است، او داماد من است و اینها نوه‌های من هستند! فقط در همین حد، و بیش از این پیام دیگری ندارد.

 بعضی‌ها از خود اهل‌تسنّن پا را از این فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند که چطور ممکن است که پیغمبری با این خصوصیّات و با این فضائل و مکارم، ده‌ها هزار نفر را در آن بیابان جمع کند و بعد یک‌هم‌چنین مطالبی را بیان کند! افراد عادی یک‌هم‌چنین کاری را نمی‌کنند تا چه رسد به اینکه پیامبری آن چنین، این‌گونه سخن بگوید و این عمل را انجام بدهد! پس منظور این است که در مسائل دینی به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه کنید و امور خود را از او بپرسید؛ همان‌طور که در زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام این مسئله انجام می‌شد و خلفا در مسائل و گرفتاری‌ها و مشکلات خودشان به امیرالمؤمنین علیه السّلام مراجعه می‌کردند. در قضاوت‌هایی که می‌کردند و چه‌بسا اشتباه بود، امیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید، و بارها شنیده شد که خلیفۀ اول و خلیفۀ دوم سخن به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تکریم می‌کردند![[2]](#footnote-2) و البته چاره‌ای هم نداشتند، چون بالأخره آن کسی که می‌توانست گره از مشکلات بردارد، تنها شخص شخیص امیرالمؤمنین بود.

 در خیلی از مسائل مانند مسائل فقهی و مسائل علمی، افرادی که از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند، هیچ‌کدام از این خلفا، از عهدۀ مباحثاتی که مطرح می‌کردند برنمی‌آمدند و فقط امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ‌گو بود. این مسئله در مرئیٰ و منظر همه بود و همه آن را می‌دیدند.

 آن شخص می‌آمد و می‌گفت: «خلیفۀ پیغمبر کیست؟» می‌گفتند: «این شخصی که در اینجا است.» می‌آمد و می‌دید که خلیفۀ اول است. سؤال می‌کرد و او در جواب می‌ماند و نمی‌توانست پاسخ بدهد؛ آن‌وقت امیرالمؤمنین بدون هیچ‌گونه ادعا و بدون هیچ‌گونه ابراز و بدون هیچ‌گونه مقام اثبات، مطالب را می‌فرمود و به داد او می‌رسید و بعد سرش را پایین می‌انداخت و به منزل خودش می‌رفت و به هیچ‌کس کاری نداشت.[[3]](#footnote-3) خب طبعا باید یک‌هم‌چنین فردی مورد تکریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تذلّل و فروتنی بشود.

 این هم یک تفسیر دیگر از این واقعه‌ای که اتفاق افتاده است، که البته امروزه هم یک‌هم‌چنین تفسیری از واقعۀ غدیر مطرح است.

 خیلی‌ها می‌گویند: «منظور پیغمبر این است که در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تکالیف خودتان، راجع به امور دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزکیه باید به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه بشود.» بله، این حرف تا حدودی صحیح است، البته درصورتی‌که طرد طرف دیگر را نکند و فقط بخواهد بخشی از واقعیت را بیان کند، نه تمام آن را.

### مکتب اسلام و تشیّع، مکتب منطق

 به‌طور کلی باید پاسخ مطالب به‌صورت منطقی داده بشود. اگر یک مطلب راجع به یک قضیه یا یک واقعه گفته می‌شود یا یک برداشت می‌شود، گرچه آن برداشت اشتباه هم باشد، ولی مقتضای فضای علمی و جامعۀ علمی و منطقی این نیست که با درشتی و با طرد و تضییق پاسخ داده شود، بلکه باید نسبت به مسائل، پاسخ‌های علمی و منطقی داده شود.

 اسلام و مکتب تشیع، مکتب منطق است؛ نه مکتب درشت‌گویی و درشت‌خویی و ایجاد جوّ نا مناسب! این خارج از مکتب تشیّع است و رسم بزرگان دین بر این نبوده است.

### حکومت کردن؛ تفسیر دیگری در رابطه با واقعۀ غدیر

 تفسیر دیگری که بعضی‌ها از واقعۀ غدیر می‌کنند این است که:

 بعد از پیغمبر باید خلافت و حکومت به این فرد منتقل بشود، یعنی به پرسیدن مسائل علمی و دینی کاری ندارند، به اینکه این قضیه مربوط به تربیت و تزکیه و رشد و تربیت نفوس و به‌دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است کاری ندارند، بلکه فقط به‌دنبال این هستند که آن منصب و موقعیت حکومت و خلافت و امر و نهیی که در زمان رسول خدا به‌واسطۀ آن حضرت در میان امّت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر به این فرد بازمی‌گردد! [از دیدگاه آنها] معنا و مفهوم و پیام غدیر این است.

 یعنی همان‌طور که در زمان رسول خدا، حاکم اسلام و حاکم مجتمع، خود شخص پیغمبر بود؛ پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می‌داد، دستور برای فلان توقف را می‌داد، نامه به این‌طرف و آن‌طرف می‌نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می‌کرد، دستور برای جنگ می‌داد، دستور برای مصالحه می‌داد، و به‌طور کلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهدۀ آن حضرت بود، همۀ این مطالب که ما امروزه در اجتماعات مشاهده می‌کنیم، به شخص امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل می‌شود، و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است که ما در میان خود مشاهده می‌کنیم.

 یعنی وقتی که ما به واقعۀ غدیر مراجعه می‌کنیم و «مَن کنتُ مولاه فهذا علیٌّ مولاه»[[4]](#footnote-4) را از رسول خدا می‌شنویم، این مطلب و آنچه تا به‌حال شنیده‌ایم اقتضای این را می‌کند که پیغمبر می‌خواهند بفرمایند: «تا به‌حال امر و نهی به‌دست من بود و امور اجتماع به‌دست من می‌گذشت، از این به بعد به‌دست پسر عم من و دامادم علی بن ابی‌طالب است.»

### انتصاب براساس ملاکات؛ تفسیری بهتر و عمیق‌تر در رابطه با واقعۀ غدیر

 البته بعضی‌ها مطلب را یک مقدار بهتر و عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند:

 مسئلۀ انتصاب امیرالمؤمنین، یک انتصاب عادی نیست که یک وزیر برای خودش یک معاون منصوب کند یا یک رئیس‌جمهور برای خودش وزرایی را منصوب کند. این فرد منصوب، تا دیروز مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و کسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به‌واسطۀ انتصابی که شده است، همه تا نود درجه هم جلویش رکوع و سجود بجا می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است که ممکن است براساس یک مبنا باشد و ممکن است اصلاً مبنایی هم نداشته باشد که این دیگر راحت‌تر است!

### ربط با پروردگار؛ ملاک انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام

 ولی این مطلب در واقعۀ غدیر به این کیفیّت نبوده است، بلکه در واقعۀ غدیر براساس ملاک بوده است. این انتصاب، گرچه از ناحیۀ پیغمبر است، ولی براساس یک ملاک است که آن ملاک «ربط» است. همان‌طوری‌که خود رسول خدا با پروردگار ربط داشت، انتصاب امیرالمؤمنین هم براساس این ربط صورت گرفته است، یعنی حضرت از ناحیۀ پروردگار موظف شدند که این مسئولیت را انجام بدهند؛ همان‌طور که در آیۀ شریفه است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾؛[[5]](#footnote-5) «ای پیامبر، تو باید این مطلب را از طرف پروردگار بگویی، نه از طرف خودت!»

 ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ یعنی پروردگارت گفته این کار را بکن، پروردگارت به تو دستور داده که این رسالت را انجام بده و این مطلب را به مردم ابلاغ کن!

 اینها مطالب و تفسیرهای مختلفی است که از این واقعه به عمل آمده است.[[6]](#footnote-6)

### شدّت اهمّیت ابلاغ پیام پروردگار توسّط پیامبر در روز غدیر

 اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعاً رسول خدا در روز غدیر به‌دنبال چه مطلبی می‌گشت؟ و چقدر مسئله مهم بود که خدای متعال پیغمبرش را تهدید کند که اگر این کار را انجام ندهی، تمام کارهای بیست و سه ساله‌ات را بر هوا می‌فرستیم! تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات را پوچ می‌انگاریم و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام داده‌ای را محو می‌کنیم و همه را به دیوار می‌زنیم؟!

 آیه این را می‌گوید: ﴿وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ کأنَّ اصلاً هیچ کاری انجام نداده‌ای!

 این چه قضیه‌ای بوده است که پیغمبر تا این حد از طرف پروردگار مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و به این کیفیت با این عبارت‌های غلاظ و شداد مأمور شده است که این کار را انجام بدهد؟!

### عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین، یعنی عدم پذیرش رسالت پیامبر

 اهل‌تسنّن و برادران عامی ما طبق آیۀ شریفه، بدون عناد و بدون چشم‌پوشی از واقعیات ـ همان‌طوری‌که خیلی از آنها اعتراف کرده‌اند ـ به این مسئله ملتزم نشده‌اند و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفته‌اند و واقعۀ غدیر را حمل بر مسائل دیگر ـ [مثل] توصیۀ پیغمبر به اهل‌بیتش ـ می‌کنند! آنها می‌گویند: ما اهل‌بیت پیغمبر را دوست داریم و تکریم می‌کنیم و احترام می‌گذاریم!» راست هم می‌گویند و غیر از معاندین خودشان، بقیه به اهل‌بیت پیغمبر احترام می‌گذارند. الآن عدۀ کمی هستند که از نواصب و جاحدین و مخالف و معاند با اهل‌بیت هستند، ولی بقیه این‌طور نیستند؛ اسماء بچه‌هایشان را اسماء ائمه می‌گذارند و در بسیاری از این ممالک اسلامی و ممالک عربی برای موالید ائمه مجالس می‌گیرند، شیرینی می‌دهند و توسل می‌جویند و نذر می‌کنند.

 اینها چیزهایی است که معمول و مرسوم است، ولی صحبت در این است که ولایت امیرالمؤمنین و آنچه را مورد نظر پیغمبر است نپذیرفته‌اند. اینکه پیغمبر آمد و این مطلب را با این غلاظ و شداد بیان کرد، معنایش این است که این افراد به‌طور کلی اصل رسالت پیغمبر را قبول ندارند، چون ابلاغ این مسئله و رساندن این مسئله به مردم مساوی است با اثبات رسالت پیغمبر، و نفی این مطلب مساوی است با نفی رسالت پیغمبر! [آیه می‌فرماید:] اگر این رسالت را انجام دادی، به رسالت خود در این بیست و سه سال عمل کرده‌ای، و اگر این رسالت را انجام ندادی، این بیست و سه سالت بر هوا رفته است!

 پس کسی که واقعۀ روز غدیر را بر آن مبنا و بر آن مسیر و بر آن هدف و بر آن ذهنیتی که پیغمبر براساس آن ذهنیت و براساس آن هدف و براساس آن دستور از ناحیۀ پروردگار [ابلاغ کرده است] نپذیرد، خود پیغمبر را نپذیرفته است، دو دو تا چهار تا! خیلی واضح و خیلی آشکار! نیاز به رمل و اسطرلاب و معما و این چیزها ندارد. چون رسول خدا تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و این رسالت را مساوی با همان رسالت خود در میان مردم قلمداد می‌کند.

### منظور و هدف پروردگار از واقعۀ غدیر

 حال سؤال این است که آیا منظور از این واقعۀ غدیر فقط حکومت است؟ یعنی یا علی، بعد از من تو خلیفه هستی، باید بیایی در میان مردم حکومت کنی، امر و نهی کنی، این‌طور کنی، آن‌طور کنی!

 خب چه اشکالی دارد که یک شخص دیگر بیاید و این کار را انجام بدهد و آدم خوبی هم باشد؟! حالا نمی‌گوییم آدم معاندی باشد، مثل آنهایی که آمدند و چه کردند و چه کردند، و برای تثبیت خلافت خودشان، تا آنجا حاضر شدند که دختر پیغمبر را هم بین در و دیوار تکه‌تکه کردند!!

 حالا ما نمی‌گوییم که یک شخص مثل آنها بیاید، بلکه یک فرد عادی از صحابه مثل سعد بن عباده بیاید و بگوید: «من حکومت را به‌دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم حضور داشته باشد، مخلص امیرالمؤمنین هم هستیم، اصلاً امیرالمؤمنین را می‌آوریم امام جماعت می‌کنیم و پشت سرش هم می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم و هیچ مخالفتی هم با او نمی‌کنیم و دستورات دین و مسائلمان را هم از امیرالمؤمنین می‌پرسیم که مثلاً آیا متنجّس، منجِّس است یا نیست؟ یا فلان شک در حال احرام که اخلال به آن وارد بشود، حکمش چیست و کفاره‌اش چقدر است؟ و امثال‌ذلک.»

 مگر ما الآن این کار را نمی‌کنیم؟ هر کسی رسالۀ یک مرجع را می‌گیرد و می‌گذارد در طاقچه و در قضایا و مسائل باز می‌کند و می‌بیند. حالا آیا آن مرجع حاکم است؟! ده تا و صد تا حاکم که نداریم! فقط یک حاکم داریم! هر کسی برای خودش مقلَّد و مرجعی دارد که به او مراجعه می‌کند و از او تقلید می‌کند. یکی می‌گوید این مرجع بهتر است و دیگری می‌گوید آن مجتهد أعلم است و با هم دعوایی هم ندارند. ممکن است دو تا شریک دو تا رسالۀ مختلف داشته باشند؛ این می‌گوید من این شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، دیگری می‌گوید من آن شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، ولی در مسائل با همدیگر کنار می‌آیند، چون اگر با هم کنار نیایند و در آن مسائل حساس اختلافات را کنار نگذارند به ضررشان است، و چه مسئله‌ای حساس‌تر از این مسائل؟!

 خب در آن زمان هم همین‌طور بود. چه اشکال داشت که یک نفر مانند مهاجرین یا انصار حکومت کند؟ یعنی واقعاً ما باید به این مسئله برسیم که این افرادی که به فهم‌های مختلف از این قضیه رسیده‌اند، چه عاملی باعث آن شده است؟ چه باعث شده که آنها به این نتیجه برسند؟ این مسئله جای حرف است! آیا واقعاً آن‌طوری‌که باید و شاید به قضیۀ غدیر پرداخته شده است که چه پیامی در این قضیۀ غدیر برای افراد وجود دارد؟

 اصلاً چرا راه دور برویم! واقعاً ما همین زمان خودمان را در نظر بگیریم؛ آیا الآن امام زمان ارواحنا له الفداء در میان ما هست یا نیست؟ هست! آیا ما ایشان را می‌بینیم؟ نه‌خیر! حالا که ایشان را نمی‌بینیم کافر هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم مرتد هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم دین نداریم؟ نه‌خیر، ما تا به‌حال قابلیت برای رؤیت آن حضرت را نداشته‌ایم، خدا هم ایشان را از دیدگان ما غائب کرده است تا در موقع مقتضی ظهور کند و آنچه را در شأن امامت و در شأن ولایت او است انجام بدهد.

### امامت؛ مسئله‌ای ما فوق مسائل عبادی و اجتماعی

 بسیار خوب، حالا همان‌طوری‌که الآن امام زمان در غیبت هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام که پدر امام زمان و بالاتر از امام زمان هم هست در منزل خودش نشسته است، افراد دیگر هم می‌آیند و به مسائلشان می‌رسند، به نماز و روزۀ‌شان می‌رسند، به خمس و زکاتشان می‌رسند، به حجّشان می‌رسند، به این مطالب می‌رسند. مگر الآن این‌طور نیست؟! خب حالا چه اشکال داشت که در زمان پیغمبر هم مسئله به همین کیفیّت می‌بود؟! یعنی پیغمبر بگوید که این علی در خانه بنشیند و وقت خودش را به «این کار را بکن، آن کار را نکن، جنگ برو و صلح بکن و فلان بکن!» و یا نامه دادن به این و آن نگذراند و بنشیند افراد را تربیت کند، کاری که امام صادق و امام باقر علیهما السلام کردند.

 مگر امام باقر علیه السلام به حکومت رسید؟! مگر امام صادق علیه السلام به حکومت رسید؟ اینها در تحت چه حکومتی بودند؟ مگر در تحت حکومت کفر نبودند؟! آیا حکومت منصور دوانیقی حکومت عادلانه و اسلامی بود؟! آیا حکومت هارون الرشید و حکومت مأمون، حکومت اسلامی بود؟! یا اینها ائمةالکفر بودند و ائمّۀ ظلم بودند! خب در عین‌حال امام هم [در آن دوره] بودند. امام رضا در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ امام کاظم در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ چند سال از آخر سنّ امام موسی بن جعفر در زندان همین حکام گذشت، از این زندان به آن زندان؛ مِن سجنٍ إلیٰ سجنٍ! بعضی‌ها دوازده سال می‌گویند، بعضی‌ها حدّاقل هشت سال می‌گویند، حالا شش سال هم گفته شده است.[[7]](#footnote-7)

 آیا آن حاکمی که موسی بن جعفر را به زندان می‌اندازد، حاکم اسلام است؟! شما اسم او را حاکم اسلام می‌گذارید؟! حالا نماز هم بخواند، نماز جمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، در مدینه کنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و «یَابنَ عَمّ؛ ای پسر عمو» هم بگوید. اینها خودشان را پسر عمو می‌دانستند! اما از آنجا موسی بن جعفر را حبس می‌کند و به زندان می‌اندازد، اول بصره، بعد کجا، بعد کجا، بعد هم آن زندان آخر که چه بر سر موسی بن جعفر آمد که در آن زندان از خدا تقاضای مرگ کرد![[8]](#footnote-8) خب آیا اینها حکّام اسلام بودند؟!

 خب الآن هم همین‌طور است. چه اشکال دارد که همین وضعیتی که الآن برای ما هست، باشد؛ نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، کار انجام می‌دهیم، امام زمان علیه السلام هم در پس پردۀ غیبت هست و هر کسی هم به تکالیفش عمل می‌کند، مشکلی هم پیش نمی‌آید. این شخص این مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند، آن شخص هم آن مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند! چه مسئله‌ای در اینجا هست که پیامبر به‌خاطر آن مسئله باید از طرف خدا این را ابلاغ کند که ای مردم، این قضیه شوخی نیست! این قضیه قضیه‌ای است که اگر انکار کنید، من را انکار کرده‌اید!

 خب همین وضعیت و همین موقعیت را ما الآن داریم. آیا الآن امام زمان علیه السلام در میان ما هست تا بگوییم که همان واقعۀ غدیر در امروز اتفاق افتاده است و باید با آن حضرت بیعت کنیم؟! خب [ظاهراً] که امام زمانی در کار نیست، امام زمان در پس پردۀ غیبت است! پس آیا اعمال و رفتار ما باطل است! اگر این‌طور باشد که همۀ ما کافر هستیم و خلاصه فی أمان اللَه، و دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست! ما چه تقصیری داریم؟!

### وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه

 در همان زمان سابق وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ آن کتاب معروف خودشان را می‌نوشتند، من یک روز با ایشان راجع به مسئلۀ وجوب نماز جمعه صحبتی داشتم. از همان زمان نظر بنده بر این بود که نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و اختصاص به زمان پیامبر یا ائمه یا به زمان حکومت اسلام ندارد، بلکه حتی در زمان حکّام و سلاطین ظالم هم در همه‌جای دنیا [نماز جمعه واجب است.] مثلاً اگر الآن یک عده در استرالیا باشند، باید نماز جمعه بخوانند و لازم نیست که حتماً در یک بلد اسلامی و در جایی که حاکمش هم حاکم اسلامی است باشند و حکومت اسلامی داشته باشد، بلکه نماز جمعه در همه‌جا واجب عینی و تعیینی است. اگر شرایط در هفت نفر و حتی در پنج نفر اجتماع پیدا کند به‌طوری‌که یک نفر بتواند خطبه‌ای بخواند، نصیحتی بکند، یک مطلب اخلاقی بگوید و سخنی بگوید، واجب است که آنها به‌جای نماز ظهر، نماز جمعه بخوانند. این بنده از زمان مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ یک‌هم‌چنین مطلبی به نظرم می‌آمد و بعدها هم با ایشان راجع به این مسئله صحبت کردیم.

### عدم تأثیر زمان و شرایط، بر هدایت و دستگیری انسان

 مطلب و اشکالی را که بنده در آن زمان مطرح کردم و در پاورقی‌های رسالۀ وجوب صلاة الجمعة هم آورده‌ام و رفقا می‌توانند به آنجا مراجعه کنند[[9]](#footnote-9) این بود که: جدّاً مسلمینی که الآن در این زمان متولد می‌شوند و رشد و نما پیدا می‌کنند، چه گناهی کرده‌اند که در زمان ائمه به دنیا نیامده‌اند؟ یکی در زمان امام رضا علیه السلام به دنیا می‌آید، در شهر مدینه در جوار حضرت زندگی می‌کند و می‌تواند به حضرت دسترسی پیدا کند و سؤال کند؛ یکی هم هزار و چهارصد سال بعد به دنیا می‌آید، خب این شخص چه تقصیری دارد و چه گناهی کرده است؟! چرا این فرد باید از مواهبی که نصیب مسلمانان و افراد در زمان ائمه علیهم السلام است بی‌بهره باشد؛ درصورتی‌که شرایط تولد در اختیار انسان نیست، بلکه مربوط به تقدیر پروردگار است! چرا ما نباید به یک‌هم‌چنین لطف و مرتبه و عنایتی که شامل حال افراد و اصحاب ائمه علیهم السلام در آن زمان است، نائل بشویم؟! خب این یک مطلب است.

 این نکتۀ مهمّی است که باید به آن توجه کرد؛ یعنی اگر مثلاً ما از رسول خدا بپرسیم که اگر شما در این زمان بودید، در زمانی که خودتان را در شرایطی احساس و تصور می‌کردید که بیش از آنچه که بتوانید به خود بپردازید کار دیگری از دستتان برنمی‌آید، در یک‌هم‌چنین شرایطی با مسئلۀ ولایت و با این قضیه‌ای که در عید غدیر مطرح کردید، چگونه مواجه می‌شدید؟

### زنده بودن واقعۀ غدیر و جریانات پس از آن در طول تاریخ

 الآن برای همۀ ما این سؤال هست که آیا این زمانی که ما الآن در آن هستیم همان زمانی نیست که بعد از پیغمبر بوده است؟ منتها بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن کیفیّت خانه‌نشین کردند که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین بستند و برای بیعت به مسجد کشاندند،[[10]](#footnote-10) ـ خب الحمدلله در این زمان این حرف‌ها نیست ـ و بعد امیرالمؤمنین به درِ خانۀ یک‌یک مهاجرین و انصار و این‌طرف و آن‌طرف رفت و فرمود: «آیا شما در این واقعه نبودید؟! آیا شما در قضیۀ غدیر نبودید؟! آیا شما از پیغمبر نشنیدید؟!» گفتند: «یا علی، دیگر وقتش گذشته است و حوصلۀ درد سر نداریم! داری می‌بینی که چه کسانی آمدند و چه شمشیرهایی دور و برشان است!»[[11]](#footnote-11)

 خب مگر الآن غیر از آن زمان است؟ منتها در آن زمان امیرالمؤمنین رفتند در منزلشان، افرادی آمدند و به یک طرف دیگر رفتند، صف‌های جماعت پر شد. نماز خوانده می‌شد ولی پشت سر چه کسی خوانده می‌شد؟ پشت سر ابوبکر! نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبکر! امیرالمؤمنین هم مدتی بودند، ولی بعداً به‌خاطر مسائلی خود آن حضرت هم آمدند و در همان مسجد مدینه به همین‌ها اقتدا کردند! امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترک نکرد، بلکه آمدند و به اینها اقتدا کردند.[[12]](#footnote-12)

 ما با آنهایی که امیرالمؤمنین را رها کردند و رفتند کاری نداریم، بالأخره رفتند دنبال آن کسانی که باید بروند. اما آنهایی که پشت سر امیرالمؤمنین ماندند، آیا مشمول همین کلام پیغمبر هستند؟ یعنی چون الآن امیرالمؤمنین دیگر آن حکومت را ندارد، آن ولایت را ندارد، آن أمارت را ندارد، همۀ شما معطل هستید و فایده‌ای ندارد! می‌خواهید درِ خانه‌اش بیایید، می‌خواهید نیایید! آیا این‌طوری بوده است یا اینکه نه، مسئله چیز دیگری بوده است؟!

### بدن امیرالمؤمنین خانه‌نشین می‌شود، نه ولایت و حقیقت او

 امیرالمؤمنین که در منزل خانه‌نشین می‌شود، بدن او خانه‌نشین می‌شود؛ اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطۀ فیض بین خدا و خلق بودن او، مربی بودن او، تزکیه‌کنندگی او، اطّلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را کما هو هو بعینه تشخیص دادن او، تمام اینها به‌جای خود محفوظ است.

### هدف پیامبر از واقعۀ غدیر، فراتر از مسئله‌گویی امیرالمؤمنین

 آیا اینکه پیغمبر در روز غدیر فرمود: «مَن کنتُ مولاه فَهذا علیٌّ مولاه» معنایش این است که ای مردم، در این مدت بیست و سه سال چه برداشتی از من نسبت به خود احساس می‌کردید؟ آیا منِ پیغمبر آمدم تا فقط برایتان مسئله بگویم؟! آیا این رسالت من بود؟! خب ممکن است یهودی و نصرانی هم دو تا کتاب بخواند و چند سال درس بخواند و بعد بیاید همین مسائل را بگوید.

 ما افراد بسیاری را به اسم و نشان از عوامل بیگانه سراغ داریم که نه خدا را قبول داشتند و نه پیغمبر را قبول داشتند و نه اسلام را قبول داشتند، آمدند در همین حوزه‌ها درس خواندند و از علمای طراز اول حوزه به‌شمار می‌آمدند و بعد معلوم شد که آلت دست فلان کشور هستند و با کجا ارتباط دارند و سر از کجاها درآوردند!

 خب چه کسی می‌فهمید که این شخصی که الآن عمامه سرش است و با این کیفیّت می‌آید و می‌رود، الآن در باطنش چه خبر است؟ چه شخصی اطلاع داشت؟ از کجا می‌فهمیدند؟ سؤال‌های علمی‌شان را از این فرد می‌پرسیدند، درس‌هایی که اینها می‌دادند از نقطه‌نظر عمق و جامعیّت کم‌نظیر بود. ـ حالا بنده اسم نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم ـ بعد دیگر جریانی اتفاق می‌افتد و می‌بینند که عجب، این آقا سر از کجا درآورده و آن یکی سر از کجا درآورده و این به کجا وصل است!

### هدف پیامبر از واقعۀ غدیر، فراتر از حکومت کردن امیرالمؤمنین

 پیغمبر که نیامد مسئله بگوید. [فرمودند] آیا شما از این بیست و سه سال بودن من پیش خود، فقط حکومت را فهمیدید؟! خب خیلی‌ها حکومت می‌کنند! مگر الآن در دنیا حکومت نمی‌کنند؟! خیلی‌ها دارند حکومت می‌کنند و تمام مردم هم از حکومتشان خیلی راضی هستند و می‌گویند آفرین، آفرین!

 خیلی از کشورها هستند که وقتی از افراد آنها سؤال می‌کنیم می‌گویند بهتر از این نمی‌شود! واقعاً هم بهتر از این نمی‌شود. الآن بعضی از این کشورها هستند که افراد در محکمه‌های قضائی آنها همین‌طور چشم به در می‌مانند تا دو تا شاکی بیایند و اقامۀ دعوا کنند! بله داریم، خیلی هم داریم و بنده هم اطّلاع دارم! یعنی در محکمه شاکی پیدا نمی‌شود که بیاید اقامۀ دعوا کند، چون هر کسی به کار خودش می‌پردازد؛ آن یکی به کار خودش، آن یکی هم به کار خودش، آن یکی طبق قانون و آن یکی هم طبق قانون! خب دیگر دعوا نمی‌شود و افراد می‌دانند که اگر بخواهند از حدّ خودشان تخطّی کنند با قانون سر و کار دارند! خب مگر کسی مریض است که بلند شود بیاید؟! آن کسی از حدّ خودش تخطی می‌کند که مطالب دیگری را در سر می‌پروراند، لذا می‌بینید که چه خبر است!

 خب اگر قرار باشد که خدا به مردم بگوید: «ما پیغمبری برایتان می‌آوریم که به شما امر و نهی بکند!» می‌گوییم خب همین الآن هست! شما از این حکومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟! خود مردم قانون را وضع می‌کنند که این کار را بکنیم و آن کار را نکنیم و آن را انجام می‌دهند. تمام شد و رفت! در هرجا هم که شبهه و نقصانی پیدا بشود، تبصره و تذییل و پی‌نوشت و پانوشت انجام می‌دهند و مشکل و مسئله‌ای پیش نمی‌آید!

 پس این چه قضیه‌ای است؟ پیغمبر به مردم می‌گوید: «از این بیست و سه سالی که من با شما بودم، چه احساسی در شما پیدا شد، من چه مسئله‌ای و چه مطلبی را خواستم در شما القا کنم و به شما بفهمانم که بعضی‌تان فهمیدید، ولی اغلبتان نفهمیدید؟!» آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن فقط قضیۀ تربیت بوده است! من در این بیست و سه سال نیامدم که به شما مسئله بگویم، مسئله را همه به شما می‌گویند! نیامدم حکومت کنم، حکومت هست! الآن در دنیا حکومت‌هایی هست که مردم بسیار از آنها راضی هستند.

### امکان تشکیل حکومت عادله، بدون واقعۀ غدیر

 عمر بن عبدالعزیز حکومتی کرد که وقتی از دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش بر سرشان می‌زدند! صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز نسبت به سایر خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس که باز حداقل به‌نحوی عمل کرد که خود این مردم راضی بودند. زیر جنازۀ یک‌هم‌چنین فردی مثل ابر بهار گریه می‌کردند، درحالتی‌که همین عمر بن عبدالعزیز هم غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است![[13]](#footnote-13)

 در طول تاریخ افراد زیادی بودند که از نظر حکمرانی مورد احترام مردم بودند و مردم از رفتن آنها واقعاً ناراحت می‌شدند و واقعاً ضجه می‌زدند. خب کافی است که یک شخص قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، دیگر بقیۀ کارها درست است و بقیۀ کارها مشکلی نیست. مگر آنچه مردم می‌خواهند چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامۀ عدل و رفع ظلم. حالا دیگر کاری به این ندارند که این شخص نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شبش ترک می‌شود یا نمی‌شود! می‌گویند ما به اینها کاری نداریم، بلکه آنچه ما با آن کار داریم این است که از حدود تجاوز نشود و کسی به حدّ دیگری تجاوز نکند، همین مقدار کافی است! این هم با قوانینی که به وجود می‌آید، خود مردم عمل می‌کنند.

### تربیت و تزکیه و کمال نفوس، هدف رسالت پیامبر

 آن چیزی که خدا پیغمبر را برای آن فرستاد و پیغمبر در این بیست و سه سال برای آن اقدام کرد عبارت بود از: تربیت و تزکیۀ نفوس و رشد افراد به سر حدّ کمال! [هدف] رسالت پیغمبر در این مدت بیست و سه سال این بود.

 پیغمبر این‌طور نبود که بگوید این کار را انجام بدهید و بعد برود کنار، بلکه پیغمبر می‌گفت: این کار را انجام بدهید و بعد از افراد سؤال می‌کرد که آیا انجام دادید یا ندادید؟ آیا به دستوری که به شما دادم عمل کردید یا نکردید؟ آیا راجع به فلان قضیه رفتید یا نرفتید؟ این رسالت، رسالت پیغمبر بود که به‌واسطۀ آن إشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و پروردگار، نفوس را به‌واسطۀ این أعمال، به مرتبۀ تکامل و به مرتبۀ فعلیت درمی‌آورْد! کار پیغمبر این بود.

 البته در زیر مجموعۀ این قضیه و در این محور، حکومت هم قرار دارد، امر و نهی هم قرار دارد، انجام بده و انجام نده هم قرار دارد، اینجا جنگ بشود، آنجا صلح بشود، آنجا این برخورد بشود هم قرار دارد، که این کارها جز از کسی که قلب او متصل به ملکوت است و از عالم ملکوت بر او الهام می‌شود، از هیچ فرد دیگری متمشّی نخواهد بود! این نحوۀ از اجرا و این نحوۀ از عمل، فقط از شخص رسول خدا و آن کسی می‌تواند متمشی بشود که او هم در همان راستا قرار دارد.

 پیغمبر افراد بسیار زیادی را برای جنگ نصب می‌کرد، از پیغمبر سؤال می‌کردند تا چه حد از او اطاعت کنیم؟ حد و مرزش چیست؟ حضرت می‌فرمودند: «تا آن حدّی که مخالفت با دستور خدا نکند، اگر مخالفت کرد شما نباید از او اطاعت کنید!»[[14]](#footnote-14) این عین عبارت و عین صراحت پیغمبر است.

### معنای روایت «علیٌ معَ الحقّ و الحقّ معَ علیٍ حیثُما دارَ»

 ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدند! نفرمودند: ای مردم، تا وقتی از علی تبعیّت کنید که مخالف رضای خدا انجام نداده است، بلکه فرمود: «علیٌ معَ الحقّ و الحقّ معَ علیٍ حیثُما دارَ»[[15]](#footnote-15) تا وقتی که علی زنده است، هر عمل او، هر فکر او، هر سکوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر خموشی او، هر حرف او و هر حرکت او حق است و باید از او پیروی کرد؛ در جایی که شمشیرش را بالا می‌برد، تو هم شمشیرت را بالا ببر! در جایی که شمشیرش را فرود می‌آورد، حق نداری حرف بزنی که ای علی چرا اینجا شمشیر فرود آوردی؟ چرا این فرد را از بین نبردی؟ چرا او را از بین بردی؟ چرا در جنگ صفین عمرو عاص را از بین نبردی که جنگ به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی که افراد شریعه و نهر را از لشگر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نکردی؟ «چرا» در کار علی معنا ندارد!

### معنای پیروی کردن از امیرالمؤمنین علیه السلام

 این‌طور نیست که ما همین‌طور در خانه بنشینیم و حلوای زعفرانی درست کنیم و بخوریم و بگوییم یا علی، ما به‌دنبال تو هستیم! نه‌خیر، در آن موقعیت حساس و در آن وضعیتی که سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن‌موقع باید به‌دنبال علی باشیم! همین‌طور نشستن و به‌دنبال علی بودن که کاری ندارد! نماز را که همیشه می‌شود خواند، روزه را که در ماه رمضان می‌شود گرفت، حج را هم که انجام می‌دهیم! آن وقتی که امیرالمؤمنین می‌گوید این کار را بکن، انسان باید انجام بدهد، نه از پیش خود و نه کم و نه زیاد!

### پیام رسالت پیامبر

 رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و و متأثّرات طبیعی خارج کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که مانع برای رسیدن شما است بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم! این مسئولیّت من بوده است.

 چه کسی در اینجا می‌آید و پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیۀ شریفه می‌فرماید: مؤمنین کسانی هستند که به‌دنبال یک‌هم‌چنین پیغمبری هستند که ﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾؛[[16]](#footnote-16) «و آن غل‌هایی را که ما در این دنیا بر گردن خود انداخته‌ایم خارج می‌کند.»

### عدم توجه حکومت‌های مادی به باطن و نفس انسان‌ها

 حکومت‌هایی که الآن در دنیا به‌عنوان حکومت‌های عادلانه مطرح هستند و مورد توجه اجتماع قرار گرفته‌اند و همه به آن حکومت‌ها افتخار می‌کنند، کدام یک از این مسئولیّت‌ها را به عهده دارند؟ حکومت کاری ندارد که این شخص در منزل خودش نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، در منزل خودش فلان عمل خلاف را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، بلکه فقط می‌گوید: در خیابان نباید این کار را انجام بدهی! وظیفۀ من این است که جلوی تو را نسبت به انجام عمل خلاف که مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرئیٰ و منظر بگیرم، گرچه آن عمل خلاف حتی در خیابان و در مرئیٰ و منظر هم برای خودش حقی باشد، ولی کاری به این قضیه ندارد.

 بسیاری از این تظاهرات خلاف عفت و خلاف ناموس و تظاهرات فاسدی که الآن در همان کشورها به‌عنوان حقوق اولیه انجام می‌شود، حکومت با آنها کاری ندارد؛ می‌گوید بگذار انجام بدهند، آنها که متعرض کسی نمی‌شوند، آنها که ماشینی را آتش نمی‌زنند، آنها که جایی را تخریب نمی‌کنند، بلکه می‌گویند الآن حقم این است و می‌خواهم به این کیفیت حقم را بیان کنم. ما هم کاری به آنها نداریم، هر چه می‌خواهد باشد؛ جلوی بچۀ پنج ساله باشد یا جلوی پیرمرد هشتاد ساله باشد، به این حرف‌ها کاری نداریم! خط قرمزهای ما این نیست، ما خط قرمزهایمان عبارت از «تعدی به دیگران» است، اگر بخواهی تعدی بکنی جلویت را می‌گیریم، پلیس می‌آید و ممانعت می‌کند. دیگر کاری نداریم به اینکه این شخص در باطن خودش چیست! اگر بخواهد خودش را اعدام هم بکند کاری نداریم، اگر اعدام کرد و متوجه شدیم، پلیس می‌آید درِ منزل را باز می‌کند و ما شخص را برمی‌داریم و می‌بریم در همین قبرستان دفن می‌کنیم.

 اما پیغمبر این را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: اگر خودت را اعدام کنی، خدا در روز قیامت پدرت را درمی‌آورد! ما با خودت کار داریم، با زن و بچه‌ات کار داریم، با اجتماعت کار داریم، با ارتباطاتت کار داریم، با حرفت کار داریم، با عملت کار داریم، با تفکری هم که می‌کنی کار داریم!

 کدام یک از این حکومت‌ها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند که حتی نباید تفکر خلاف نسبت به رفیقت بکنی و اگر خلاف فکر کنی خدا پدرت را درمی‌آورد! نه، آن حکومت‌ها این حرف‌ها را ندارند، می‌گویند: اگر می‌خواهی حرف بزنی بزن! تا مادامی که دشنام به کس دیگری نباشد که از حقوق او تلقی بشود، هرچه دلت می‌خواهد بگو! اصلاً بیا در روزنامه بر علیه خدا و مسیح هم حرف بزن! آزادی است و مسئله‌ای نیست، حدّ آزادی این است! فقط از نقطه‌نظر فیزیکی نسبت به دیگری تعرضی نداشته باشید، حالا هر کاری می‌خواهید بکنید، آزاد هستید! این می‌شود یک حکومت عادلانه و مورد رضای همۀ افراد!

### تربیت و تزکیۀ نفوس، بخش عمده و اساسی مسئولیت پیامبر

 اما آن کسی که پیامبر است می‌گوید: این یک بخش، یک در هزار یا یک در میلیارد از مسئولیتی است که بر عهدۀ من است، نهصد و نود و نه هزار یا نهصد و نود و نه میلیون از مسئولیت من بر مسائل تربیتی و تزکیۀ تو دور می‌زند! البته باید در یک‌هم‌چنین فضایی جامعه امنیت داشته باشد، جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید وجود داشته باشد، مسئولین جامعه نباید خودشان دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی کنند. اینها مسائلی است که در زیر مجموعۀ همان مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تای آن به خود شخص و تربیت شخص برمی‌گردد. من مسئول این مطلب و این مقصد هستم که آیا این هفتاد سالی که خدا به تو عمر داده است، در تحت این حکومت به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد؟

 حکومت‌های دیگر یک‌هم‌چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند. می‌گویند: اگر خدا به تو هفتاد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، اگر هفتصد سال هم عمر بدهد به من چه مربوط است؟ من به این کاری ندارم! ولی پیغمبر می‌گوید: نه، من کار دارم! تو در قبال این هفتاد سال یا این پنجاه سالی که خدا به تو عمر داده چه‌کار کردی؟ تمام صحبت‌های امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و خطبه‌های پیغمبر در مکه و مدینه را نگاه کنید، همه می‌گوید: تقوا، آخرت! تقوا، آخرت! تقوا، آخرت! چون مسئولیت آنها این است. وظیفه و مسئولیت پیغمبر این است که مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبۀ تکامل برساند.

### امیرالمؤمنین، تنها ادامه دهندۀ وظایف پیامبر

 همین مسئولیت را پیغمبر می‌بیند که اگر از دنیا برود تمام می‌شود. حالا چه کسی باید آن را انجام بدهد؟ عمر و ابوبکر این وظیفه را به عهده بگیرند؟! آنها که دختر پیغمبر را تکه‌تکه کردند! پس چه کسی به عهده بگیرد؟ خالد بن ولید یک‌هم‌چنین مسئولیّتی را به عهده بگیرد؟! عبدالرحمن بن عوف یک‌هم‌چنین قضیه‌ای را به عهده بگیرد؟ یا ابوحنیفه یک‌هم‌چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد؟ آن ابوحنیفه‌ای که در کوفه می‌آیند پیش او و می‌گویند این فرد یک‌هم‌چنین کاری انجام داده است، می‌گوید: «دستش را ببُرید!» وقتی که می‌روند که ببُرند، یک نفر در آنجا می‌گوید: «این که حکمش این نیست! این که این کار را نکرده است!» می‌گوید: «عجب، راست می‌گویی، اشتباه کردم!» به او می‌گویند: «خب به‌دنبالش بفرست تا دستش را نبریده‌اند!» می‌گوید: «اشکالی ندارد، حالا یک دست هم بریده شد که بریده شد!!»[[17]](#footnote-17) آن‌وقت این فرد می‌شود مفتی اهل‌تسنّن که بعضی‌ها در کتاب‌هایشان از مفاخر اسلام شمرده‌اند![[18]](#footnote-18) می‌گوید: «عیب ندارد، بگذارید دستش را ببُرند، حالا که دیگر گفته‌ایم، حالا یک دست هم ببُرند!!» حالا اگر این شخص حاکم شود چه خواهد کرد؟ اگر حکومت به‌دست این آدم بیفتد چه خواهد کرد؟ و چه مسائلی به‌وجود خواهد آورد؟!

 این پیغمبر به افراد می‌گوید: من نیامده‌ام که بر شما حکومت کنم، بلکه آمده‌ام شما را در موقعیت و فضایی قرار بدهم که این هفتاد سالی که داری عمر می‌کنی به نتیجه برسد. این وظیفۀ من است، این هم گوی و این هم میدان! این هم سفره و این هم طعام! بسم اللَه! اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست![[19]](#footnote-19)

 این وظیفۀ پیغمبر بعد از خودش باید به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک قرار داشته باشد، و آن شخص غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن؟!

### إشراف بر نفوس، شرط تربیت و تزکیۀ افراد

 مرحوم آقا در زمان حیاتشان به بنده مسئولیتی دادند که من در انجامش کوتاهی کردم. بعد معلوم شد که یک مسئلۀ واقعی در پس این قضیه بوده است که حلّ آن مسئله به انجام دادن آن کار منوط بوده است و این مسئله فعلاً ناتمام مانده تا اینکه یک مطلب دیگر پیش بیاید.

 خب غیر از کسی که واقعاً إشراف بر نفوس داشته باشد، چه کسی می‌تواند یک‌هم‌چنین مطلبی را پیگیری کند؟ آیا ما می‌توانیم یک‌هم‌چنین کاری بکنیم؟! نهایت کاری که به نظرمان می‌رسد این است که بگوییم: «آقا، این کار را بکن!» بعد هم می‌گوییم: «اشتباه کردیم و دیگر مطلبی نیست، ما که معصوم نیستیم!» خب اشکالی هم ندارد، انسان باید طبق وظیفه و فکر خودش [عمل] انجام بدهد و تکلیف هم دارد و باید هم انجام بدهد.

### فرق مکتب اولیاء الهی با سایر مکاتب

 اما صحبت در این است که آیا مطلب به همین‌جا ختم می‌شود؟ پس چرا ما اینجا آمده‌ایم؟ خب بلند می‌شویم جای دیگر می‌رویم، هزار جای دیگر وجود دارد. همۀ آنها نماز می‌خوانند، همه روزه می‌گیرند، همه حج می‌روند، همه زکات می‌دهند، همه به مسائل عمل می‌کنند. پس اختلاف بین مکتب اولیا و مکتب سایر افراد در چیست؟ آیا در همین آمدن و نشستن و جشن گرفتن و چراغانی کردن و این‌ها است؟! خب این کارها را که در جای دیگر مفصل‌تر و بهتر و با یک کیفیت خیلی جذاب‌تر و هیجانی‌تر دارند انجام می‌دهند تا مورد توجه بیشتر قرار بگیرد!

 وقتی که از مرحوم آقا می‌پرسند: «آقا جمعیت زیاد شده‌اند، اجازه بدهید که یک طبقۀ دیگر بالای اینجا ساخته شود تا افراد در آنجا بروند»، چه پاسخی می‌دهند؟ می‌فرمایند: «گنجایش ما همین‌قدر است، هر کسی می‌خواهد زودتر بیاید!»

 ولی در جاهای دیگر چه‌کار می‌کنند؟ می‌گویند: بله، چرا یک طبقه؟! به‌جای یک طبقه ده تا طبقه می‌سازیم! اصلاً برج را ببر بالا، یک برج صد طبقه می‌سازیم! بالأخره افراد می‌آیند، مجالس اهل‌بیت است، شعائر است!

 فرق ایشان همین است! ایشان به‌دنبال بَنر و تبلیغات و این‌طرف و آن‌طرف و رادیو و تلویزیون نیست، ایشان می‌گوید: «من آمادگی دارم، ولی تویی که حاضر نیستی نیم ساعت زودتر از خواب بیدار شوی، همان بهتر که وارد مجلس نشوی!» پیام این کلام ایشان این است! هر کسی می‌خواهد بیاید بسم اللَه! چه من بیایم و چه من نیایم، فیضش را می‌گیرد و استفاده‌اش را می‌کند و به آنچه باید برسد می‌رسد و به آن هدفی که مدّ نظرش است نائل خواهد شد. آن کسی هم که بعد از آفتاب بیدار می‌شود و یک خمیازه می‌کشد و یک دوش هم می‌گیرد و تسبیح را برمی‌دارد و می‌گوید: «حالا کجا برویم؟ خب برویم خانۀ علاّمه طهرانی یک مجلس و ذکر مصیبتی است»، همان‌قدر بهره می‌بَرد و بیش از آن‌مقدار هم خبری نیست!

### ولایت امیرالمؤمنین، نفس ولایت رسول‌اللَه

 پیغمبر در این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بالا بیاورد! روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: «مَن کنتُ مولاه فَهذا علیٌ مولاه» یعنی همان ولایتی که من بر شما داشتم الآن در علی است! همان ولایتی که اگر به تو می‌گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاکت بیفکن، باید فی‌الفور و بدون اینکه اصلاً بفهمی که حالا چه کنم، باید بیندازی؛ وقتی من به تو بگویم باید فرزندت را از بین ببری، همانجا باید از بین ببری؛ اگر من به تو بگویم باید فوراً زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا بشوی، باید فی‌الفور جدا شود! همین‌که می‌گویم، مسئله تمام است! همان ولایتی که خدا به حضرت ابراهیم می‌گوید: «فرزند خود را سر ببُر!» آن ولایت در رسول خدا است و هیچ تفاوتی نمی‌کند، بلکه حتی این از آن بالاتر هم هست!

### معنای ﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾

 ﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾؛[[20]](#footnote-20) «کسانی که او را کمک کنند و پشتش بایستند!» کمک کردن یعنی جلو آمدن! می‌گویند: ما تا همه‌جا هستیم، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، اگر بگویی برخیز برمی‌خیزیم، اگر بگویی بنشین می‌نشینیم، اگر بگویی برو به صف صفین بزن می‌زنیم، اگر وقتی به معاویه رسیدم و شمشیرم را بالا آوردم، همین‌که می‌خواهم به سرش بزنم بگویی دست نگه دار، نگه می‌دارم! یا علی، یک ثانیۀ دیگر این دستورت می‌رسید، زده بودم و کَلَکَش را کَنده بودم و دیگر هرچه بود تمام شده بود! [علی می‌گوید:] نه، صبر کن ببین من چه می‌گویم![[21]](#footnote-21) معاویه کی است بنده خدا؟! معاویه در این دستگاه خلقت، شپش هم به‌حساب نمی‌آید، تو حالا این را آدم فرض کرده‌ای؟! من را به‌حساب بیاور، نه معاویه را! چرا خودت را همراه با من قاطی کردی؟! اگر دستور من است می‌گویم معاویه را نکُش! چه‌کار داری؟! اگر دستور من است می‌گویم یزید را نکُش! اگر دستور من است، من می‌گویم این کار را انجام بده! ولی اگر دستور و میل خودت است، آن یک مطلب دیگر است. سی درصد و هفتاد درصد یک مطلب دیگر است، پنجاه درصد و پنجاه درصد یک مطلب دیگر است، ولی اگر صد در صد است، دیگر صد در صد است!

### معنای ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِي أُنزِلَ مَعَهُۥٓ﴾

 ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾؛[[22]](#footnote-22) «کسانی که به‌دنبال آن نوری بروند که با او فرستادیم، آنها مفلح و رستگار می‌شوند!» یعنی در آنجایی که حق را تشخیص می‌دهند به‌دنبال آن بروند، اما در آنجایی که حق را ـ به‌خاطر مصالح خودشان یا مصالح مردم یا مصلحت‌اندیشی‌ها و فضا ـ تشخیص نمی‌دهند، نروند و قدم جلو نگذارند! حق را در نظر بگیرند، فردایی هم داریم! تاریخ چقدر برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی‌گیریم؟!

### نیستی امیرالمؤمنین در قبال خداوند

 امیرالمؤمنین علیه السلام چه موقعی این جمله را فرمود؟ وقتی‌که ابن‌ملجم شمشیر را بر فرقش فرود آورد؛ «فُزتُ و ربّ الکَعبة!»[[23]](#footnote-23) یعنی حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیتم را انجام دادم! یعنی در این مدت خودم نبودم، بلکه او بود! اگر به‌حساب خودم بود گردن عمرو عاص را می‌زدم! اگر به‌حساب خودم بود، [در قضیۀ کربلا] وقتی که حر بن یزید ریاحی با هزار نفر در آنجا آمد و راه را بست و همه از تشنگی داشتند می‌مردند، دو ساعت صبر می‌کردم تا همه بمیرند! اگر دست خودمان باشد همین است دیگر! ولی چون دست خودم نیست و چون من نبودم، می‌گویم به همۀ‌شان آب بدهید و خودم هم می‌روم و مشک را به دهان آنهایی می‌گذارم که غش کردند![[24]](#footnote-24) یعنی خودم با دست خودم دارم کربلا را ایجاد می‌کنم، معنایش این است دیگر! پس چه کسی کربلا را درست کرد؟ خود امام حسین علیه السلام! چه کسی صفین را درست کرد؟ خود امیرالمؤمنین علیه السلام! چه کسی نهروان را درست کرد؟ همه را خودش دارد انجام می‌دهد، اما ما در یک تفکرات و توهمات دیگری هستیم! چه کسی علی اصغر را به آن مرتبه‌ای می‌رساند که همۀ انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین! چه کسی حضرت علی اکبر را به جایی می‌رساند که اولین و آخرین باید به او متوسل بشوند؟ خود امام حسین! همه خودش است.

### غدیر یعنی ظهور اجرای ولایت پروردگار

 پس واقعۀ غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسّط یک ظهور! آن ظهور، امیرالمؤمنین است. این معنا، معنای غدیر است. حالا می‌خواهد حکومت هم باشد یا نباشد، می‌خواهد خودش به‌جای ابوبکر و آن بقیه حاکم شود یا نشود.

### درخواست و طلب از امام یعنی عدم ادراک مقام امام

 امیرالمؤمنین چند سال و شش ماه حاکم بود،[[25]](#footnote-25) که البته همۀ حکومتش به جنگ و این حرف‌ها گذشت؛ این یکی صدایش درآمد، آن یکی صدایش درآمد، زن پیغمبر عایشه بلند شد و همه را جمع کرد و آورد، گفت: «بلند شوید و بیایید بر علیه علی!» [باید به او گفت:] ای زن، برو بشین در خانه‌ات! یا طلحه و زبیر هنوز نیامده گفتند: «یا علی، حق ما را بده! این همه صبر کردیم و بیعت نکردیم، خب حالا که به حکومت رسیدی حقّ ما را بده!» امیرالمؤمنین هم می‌گوید: «شما برای چه صبر کردید؟ برای اینکه به حکومت برسید؟ هر وقتی که حکومت من تمام شد و شمشیر به فرق من خورد، بلند شوید بروید پیش آن کسی که بعد از من می‌آید تقسیم غنائم کنید، من این هستم!»

 اگر من علی هستم، من در خود نیستم! حرف من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری است، فکر من فکر دیگری است! چه حقی می‌خواهید؟! چه تقسیم غنائمی؟! این حرف‌ها چیست؟! تا حالا با من بودید، از این به بعد هم با من باشید. ای بیچاره‌ها، بارتان را روی دوش من بیندازید! تقسیم غنائم برای چه می‌خواهی؟! عقلت کجا رفته است؟! مگر آدم عاقل بیخودی دستمال به سرش می‌بندد؟! چرا به سری که درد نمی‌کند دستمال ببندیم؟! به‌جای اینکه وقتی من حکومت پیدا کردم بگویی: «یا علی، مبادا به ما مسئولیتی بدهی!» می‌گویی: «حقّ ما را بده!» گرچه این حرف هم غلط است و به امیرالمؤمنین نباید حرفی زد.

 عمَر به سلمان گفت: «می‌خواهم تو را حاکم مدائن کنم!» گفت: «اصلاً تو کی هستی که می‌خواهی من را حاکم مدائن کنی؟! من در آنجا یک ارباب دارم، باید از او سؤال کنم، من به تو کاری ندارم، ارباب من کس دیگری است، اگر بگوید برو می‌روم و اگر نگوید اصلاً به تو نگاه هم نمی‌کنم!» گفت: «خب برو سؤال کن!»

 آمد خدمت امیرالمؤمنین و سؤال کرد. حضرت فرمود: «برو آقا، چه‌کار به این داری؟! تو هرجا بروی من با تو هستم!» در زمان حکومت عمر، سلمان حاکم مدائن شد.[[26]](#footnote-26)

 به‌جای اینکه بگوید: «حالا که امیرالمؤمنین آمده است، ما دیگر به حکومت چه‌کار داریم، به ریاست چه‌کار داریم! آنچه تا به‌حال به‌دنبالش بودیم، حالا پیدا کردیم!» می‌گوید: «به من حکومت فلان را بده!» ما چقدر از مسئله پرت هستیم؟! چقدر مطلب را درک نکرده‌ایم؟! به‌جای اینکه کسی که می‌آید دنبال امیرالمؤمنین، فرار کند و امیرالمؤمنین برود گریبانش را بگیرد و بگوید کجا داری می‌روی؟! تو برو آنجا! خودش بلند می‌شود و می‌آید و می‌گوید: «حق ما را بده، تقسیم غنائم کن، حکومت فلان را بده!»[[27]](#footnote-27)

 این اختلاف درجه از کجا پیدا شده است؟ از اینکه مسئله را درنیافته‌ایم و به مطلب نرسیده‌ایم. آنهایی که مطلب را گرفته بودند، باید از اینکه امیرالمؤمنین در منزل نشسته است جشن بگیرند! باید بگویند: دیگر به بقیه چه‌کار داریم؟! امیرالمؤمنین رفته و در خانه نشسته است، ـ حالا هر اتفاقی افتاده که افتاده، چه‌کار کنیم؟ ـ حالا که رفته در منزل، تازه فرصتی پیدا می‌شود تا ما برویم با علی حرف بزنیم، با علی درد دل کنیم، بنشینیم، بگوییم، بخندیم، شوخی کنیم! این همان معنا است.

### معرفی امیرالمؤمنین در روز غدیر به‌عنوان مربّی و مزکّی نفوس، نه صرف بیان‌کنندۀ احکام شرعی

 پیغمبر آمد تا این مطلب را بگوید که ای مردم، امروز روز سپردن حکومت به علی نیست! امروز روزی نیست که علی را برای گفتن مسئله و توضیح‌المسائل بودن به شما معرفی کنم؛ بلکه امروز روزی است که من علی را به‌عنوان مربّی و مزکّی معرفی می‌کنم، به‌عنوان کسی که می‌آید و این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد معرفی می‌کنم! غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها و اغلالی که براساس شهوات می‌آید؛ شهوت دنیا، شهوت ریاست و همین مسائلی که الآن همۀ دنیا داریم می‌بینیم که برای ریاست [چگونه] شکم همدیگر را دارند پاره می‌کنند! اینها را برمی‌دارد.

 [امام می‌فرماید:] کجا می‌روی؟! مگر من به تو دستور دادم که بروی و فلان کار را انجام بدهی؟! تا وقتی دستور نداده‌ام، برای چه می‌روی و خودت را به زحمت می‌اندازی؟!

 کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم بینا! به‌جای اینکه از خدا بخواهیم که شخصی پیدا شود که بار ما را بردارد و مسئولیت ما را به عهده بگیرد، [می‌خواهیم بار خودمان را اضافه کنیم!]

### دستور استادِ علامه طهرانی به ایشان رضوان اللَه علیهما

 مگر استاد مرحوم والد به ایشان نفرمودند:

«سید محمدحسین، تو هر جای دنیا بروی، من در کنار تو هستم؛ به ایران بروی در کنار تو هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب هم بروی با تو هستم! (این عین عبارات ایشان است) برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟! وظیفه و تکلیف تو این است که به ایران بروی!»[[28]](#footnote-28)

و این را در عمل هم اثبات کردند، نه‌اینکه فقط بگویند! ایشان مردی نبود [که فقط حرف بزند!]

 مگر به آن فرد دیگر که مسئولیت عده‌ای را به عهده داشت و آمد در منزل ایشان و گفت: «بعضی از شاگردان و دوستان من، از من سؤال‌هایی می‌کنند که من در پاسخ آنها می‌مانم!» نفرمودند:

«بارت را در اینجا بینداز! مگر مجبور هستی مسئولیت را به عهده بگیری؟! بار خودت را در جایی بینداز که بتواند پاسخ‌گو باشد!»[[29]](#footnote-29)

### رستگاری مردم در تبعیت از ولایت است، نه حکومت و مسئله گفتن ولیّ

 این همان قضیۀ غدیر است. یعنی پیغمبر آمد و گفت: «ای مردم، صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است، نه در اینکه او فقط حکومت داشته باشد، نه در اینکه او فقط تکلیف بگوید، نه در اینکه او فقط بیاید در میان شما نشست و برخاستی داشته باشد، به اینها نیست!»

### کلام علامه طهرانی رضوان اللَه علیه در رابطه با نظام اجتماع

 فلذا مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ که می‌فرمودند:

«من وقتی که حتی در نجف بودم، در فکرم این بودم که نظام اجتماعی در ممالک، باید به یک نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حرکت کنند!»[[30]](#footnote-30)

الآن می‌فهمیم که منظور ایشان چه بوده است، و توضیحی که خود ایشان دادند این بود که باید مسئولیت امور را انسانی که متصل است و با قلبش حقایق را می‌گیرد و از جزئیت به کلیت رسیده است، به عهده بگیرد![[31]](#footnote-31) یعنی باید مسئولیت امور را ولی الهی به عهده بگیرد تا دیگر نسبت به مطالب و نسبت به قضایا و نسبت به خصوصیات از دریچۀ اطلاعات و گزارش این و آن نگاه نکند، بلکه به قلب خودش مراجعه کند و مطلب را بیابد. چون ممکن است یک مطلب به انواع و انحاء مختلفی مطرح بشود، ولی بعد بفهمیم که عجب، در این مسئله این‌طور بوده و در آن مسئله آن‌طور بوده است.

### معنای کلام سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه راجع به کیفیّت تکوّن و سیر خود

 مگر سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه که بسیار دعای عجیبی است، راجع به کیفیت تکوّن و سیر خودشان به خدا عرضه نمی‌کنند:

«فلَم أزَل ظاعِنًا مِن صُلبٍ إلیٰ رحِمٍ فی تَقادُمٍ مِن الأیامِ الماضیةِ و القُرونِ الخالیةِ لَم تُخرِجنی لرأفتِکَ بی و لُطفِکَ لی و إحسانِکَ إلیّ فی دَولَةِ أئمّةِ الکُفرِ الّذینَ نَقَضوا عهدَکَ و کذّبوا رُسلَکَ.[[32]](#footnote-32)

”پروردگارا من چگونه شکر تو را بجا بیاورم که مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحِم منتقل کردی، و همین‌طور ارحام مطهَّرات، و مرا در فضایی که در تحت حکومت ائمۀ کفر قرار دارد قرار ندادی؛ آن کسانی که عهد تو را نقض کردند و فرستادگان تو را تکذیب کردند.“»

 در اینجا منظور سیدالشهدا از این عبارت چیست؟ آیا سیدالشهدا در تحت حکومت ائمۀ کفر نبودند؟ آن زمانی که در زمان پیغمبر بودند آن را حساب نکنیم، از سنّ طفولیت تا وقتی‌که به شهادت رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی که حکومت امیرالمؤمنین بود، بقیه حکومت چه کسانی بود؟ مگر حکومت عمر و حکومت ابوبکر وحکومت عثمان نبود؟! مگر سیدالشهدا در زمان حکومت معاویه نبودند؟! وقتی هم که معاویه به درک واصل شد، آن یزید آمد و آن قضایای کربلا را به‌وجود آورد! پس منظور سیدالشهدا چیست؟ مگر سایر ائمّه در چه زمان‌هایی بودند؟ کدام یک از ائمه را سراغ داریم که در زمان حکومت ائمۀ کفر نبودند؟ امام سجاد؟ امام باقر؟ امام صادق؟ امام رضا؟ همۀ اینها تا زمان حضرت بقیّةاللَه، در تحت حکومت ائمۀ کفر بودند! پس این کلام چه معنایی دارد؟

 الآن شما کدام یک از حکومت‌های دنیا را حکومت عادله می‌دانید؟ حضرت امام زمان علیه السلام در کجا زندگی می‌کنند؟ اگر در مدینه زندگی می‌کنند که خب معلوم است حکومتش چیست. در هر کشوری که زندگی کنند، حکومت کدام یک از آنها اسلامی است؟ حضرت در غیبت هستند و خودشان که حکومت نمی‌کنند! پس این کلام حضرت چه معنایی را می‌دهد؟

 منظور حضرت این است که من در حکومتی که زمام امورم را ائمۀ کفر در اختیار بگیرند و مرا به‌سمت انحراف و ظلمت حرکت بدهند رشد پیدا نکردم! خب درست هم می‌فرمایند. حضرت در دامان پیغمبر و در دامان پدرشان رشد کردند. در آن زمانی هم که در تحت ولایت امام مجتبی علیه السلام بودند، در تحت ولایت برادر خودشان رشد کردند و به مرتبۀ کمال رسیدند، و بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام این مسئله به ایشان رسید.

 ده سال از امامت سیدالشهدا علیه السلام در تحت حکومت معاویه بود! معاویه ائمۀ کفر نبود؟! هارون جزء ائمۀ کفر نبود؟! متوکل عباسی جزء ائمۀ کفر نبود؟! آیا مأمون و بنی‌مروان و بنی‌امیه جزء ائمّۀ نور و ائمۀ عدل و داد بودند؟! یکی از دیگری بدتر!

 حکومتی که خلیفه‌اش آن‌قدر شراب می‌خورد که بلند می‌شود می‌آید در مسجد و به‌جای دو رکعت، چهار رکعت، پنج رکعت نماز می‌خواند،[[33]](#footnote-33) حکومت عدل است؟! حکومتی که حاکمش تفأل به قرآن می‌زند و وقتی آیۀ ﴿وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ﴾ می‌آید، قرآن را در آنجا آویزان می‌کند و با تیر و کمان قرآن را پاره‌پاره می‌کند و می‌گوید:

أتوعَدُ کلَّ جبّارٍ عَنیدٍ \*\*\* فها أنا ذاک جبّارٌ عَنیدٌ

إذا ما جئت ربّک یومَ حشر \*\*\* فقُل یا ربّ مزّقنی الولید[[34]](#footnote-34)

 حکومت عدل است؟! این حکومت‌ها حکومت عدل بودند که ائمه در آنها بودند؟!

 پس منظور امام علیه السلام در اینجا چیست؟ منظور امام این است که خدایا مرا در تحت ولایت امام معصوم قرار دادی! این مسئله است. چون امام غیر معصوم که وجود نداشت! عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه بودند، بنی‌مروان و بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند. حالا سیدالشهدا علیه السلام چند سال از زمان طفولیت خود را در زمان پیغمبر گذرانده است، خب بقیۀ عمرش چه؟ اصلاً بقیۀ ائمه چه؟ این که فقط زبان حال امام حسین نیست، بلکه مربوط به همۀ افراد است.

 بنابراین معنا این است که خدایا مرا در تحت فضای غدیر قرار دادی که این فضا مرا به کمال برساند و رساند! همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام مجتبی! همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام سجاد! تا اینکه همین فضا منتقل می‌شود به زمان حضرت بقیةاللَه ـ ارواحنا فداه ـ که همین فضا وجود دارد.

### عدم تأثیر حضور و غیبت و حصر و آزادی امام علیه السلام در هدایت بشر

 بنابراین در همین زمان هم این مسئله وجود دارد. حالا به حسب ظاهر در هرجا هرچه می‌خواهد باشد، باشد! چون الآن در اینجا ولایت امام علیه السلام حضور دارد. آن ولایتی که بیست و پنج سال خانه‌نشین بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد؛ آن ولایتی که هشت سال در زندان بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد!

 آیا وقتی که موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان بود، دیگر ولایت نداشت و از هیچی خبر نداشت؟! آیا وقتی که امام هادی و امام عسگری علیهما السلام را در سامرا محبوس و محصور کردند، مسئله تمام شد؟! یا اینکه نه، بدون کمترین ذره‌ای همان‌طوری‌که در میان مردم بود، الآن هم همان‌طور در آنجا در حصر است و هیچ تفاوتی نمی‌کند! بدنش در حصر است، نه‌اینکه [ولایتش در حصر باشد!]

### تصوّر غلط حج نرفتن امام عسگری علیه السلام

 الآن مسئله‌ای یادم آمد، این را خدمت رفقا بگویم. می‌گویند: امام عسگری علیه السلام حج بجا نیاورده‌اند! واقعاً حرف خنده‌داری است! ما در کجا داریم که امام عسگری حج بجا نیاورده‌اند؟! بله، ایشان محصور بودند، خب مگر محصور بودن امام علیه السلام مانع از حج است؟! فرستادگان امام عسگری با طیّ‌الأرض به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند، خادم امام عسگری نامه و مسئله می‌بُرد، کارهایی که انجام می‌دادند، به این‌طرف و آن‌طرف می‌بردند و آثارش هم موجود است. آن‌وقت چطور ممکن است که امام عسگری حج انجام نداده باشند؟! علاوه بر اینکه در روایت هم داریم که مطلبی از امام عسگری نقل شده که ایشان در مکه بوده‌اند. خب مسلّم است که وقتی در مکه مطلبی را نقل کنند، برای تجارت و تفریح و گردش به آنجا نرفته‌اند، بلکه برای حج رفته بوده‌اند! چقدر اطلاعات ما نسبت به این مطلب کم است! همین‌قدر که می‌بینیم امام عسگری در زمان امام هادی تا آخر عمر در حصر بوده‌اند، نتیجه می‌گیریم که امام نتوانسته است به مکه برود! فهممان همین‌قدر است و بیش از این مطلب را درک نمی‌کنیم!

### غدیر؛ عامل تربیت و کمال و فعلیّت استعدادها

 بنابراین ما باید بدانیم که قضیۀ غدیر این پیام را دارد که [پیامبر می‌فرماید:] ای مردم، من امیرالمؤمنین را آوردم و به‌جای خودم نصب کردم برای تربیتتان، برای رسیدن به کمالتان، برای اینکه تمام استعدادهای شما به فعلیت برسد، برای اینکه این عمر هفتاد ساله و شصت ساله که خدا به شما داده هباءً منثوراً نشود، تمام اینها را بدانید، دارم به شما آدرس می‌دهم که به کجا مراجعه کنید و به چه مسئله‌ای توجه کنید و سر در کجا فرود بیاورید.

 پس اگر این علی حکومت را به‌دست بگیرد تفاوت نمی‌کند، خانه‌نشین بشود تفاوت نمی‌کند، پسرش با معاویه صلح کند تفاوت نمی‌کند، آن پسرش دست به شمشیر ببرد تفاوت نمی‌کند! مهم این است که علی در کجا است، شما هم باید در آنجا باشید! امام حسن در کجا است؛ اگر صلح کند مسئله تمام است و اگر نبرد کند باید برخیزید! وقتی امام سجاد با یزید، امام کافر و ائمۀ کفر بیعت می‌کند،[[35]](#footnote-35) [شما نباید بگویید:] چرا امام بیعت کردند؟ نباید بپذیرد! مگر امام بیعت می‌کند؟ بله، در تاریخ وجود دارد که بیعت کرده است.

 امام صادق به منصور دوانیقی می‌گوید: «السّلام علیک یا أمیرالمؤمنین!»[[36]](#footnote-36) چون چاره ندارد، تقیه می‌کند! می‌گویند: «چرا به منصور ”امیرالمؤمنین“ بگوید؟! ما این را قبول نداریم! نمی‌دانیم! سندش کجا است؟» نه آقا، این مطالب وجود دارد!

 اصلاً منصور کیست؟ اصلاً هارون کیست؟ اصلاً چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم فرض دیگری کند؟! اصلاً چرا شیعه باید فکرش را به جای دیگر ببرد و توهّم و تصوّر دیگری کند؟! اینها پیام غدیر است!

### مولانا، شخصیتی که پیام غدیر را فهمیده

 لذا مولانا می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* نام خود و آن علی مولا نهاد

کیست مولا آن که آزادت کند \*\*\* بند رقّیت ز پایت بَرکَند[[37]](#footnote-37)

 من همین دیشب فکر می‌کردم که آیا واقعاً ما در شیعه یک عالِم داریم که جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده باشد؟! این فرد پیام غدیر را فهمیده و آن را گرفته است!

### ولایت؛ باز کنندۀ غل‌ها و درمان‌کنندۀ دردهای بشر

 ﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾[[38]](#footnote-38) [یعنی] پیغمبر آمد تا همان غل‌هایی که بر گردن ما بود را باز کند. لذا فرمود: ای مردم، همان‌طوری‌که من این غل‌ها را باز کردم؛ این کار، کار این [علی] است؛ نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالِم، نه کار ابوحنیفه، نه کار شافعی و حنفی، نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند؛ مُسْوَدّه را مُبْیَضّه و مبیضّه را مسودّه می‌کنند، کار اینها نیست!

 کار این [علی] است، و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شده‌اند؛ کار ولیّ الهی است که او دقیق می‌داند درد کجا است و داغ را باید در کجا بگذارد! آن ولیّ الهی می‌فهمد که درد کجا است؛ [آن‌هم] دردهایی که معلوم نیست.

 این دردها و این مرض‌های لا علاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان همه‌جا را گرفته است، کم‌کم آمده است. اما ولیّ الهی از همان اولین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و دارد یک سلول در إثنیٰ‌عشر تولید می‌شود، می‌گوید: «برو به‌دنبالش و این کار را انجام بده!» نه‌اینکه وقتی همه‌جا را گرفت و وایِ انسان درآمد و دیگر کار از کار گذشت!

 اما بقیه نه! شصت سال عمر می‌کنند؛ امروز ببینیم این فرد چه می‌گوید، فردا ببینیم آن فرد چه می‌گوید، پس‌فردا ببینیم دیگری چه می‌گوید، روز بعد ببینیم آن دیگری چه می‌گوید! امروز گذشت، هفتۀ دیگر گذشت، سال دیگر هم گذشت! یک دفعه عزرائیل می‌گوید: «بفرمایید!» چه چیزی گیرت آمد؟ چه چیزی پیدا کردی؟ این مسئله مهم است، و هم‌چنین ابلاغ این مطلب!

### تلبّس به لباس پیامبر، بالاترین سعادت

 امروز روزی است که برادران ما ملبّس به لباس ملائکه، و متوّج به تیجان ملائکه می‌شوند. خوشا به حالشان! جدّاً می‌گویم! من به شما این مطلب را بگویم: واقعاً شما سعادتی بالاتر از این پیدا نخواهید کرد که در وضعیتی قرار می‌گیرید که خواهی‌نخواهی احساس می‌کنید که در آن فضا واقع شده‌اید!

### شدت ابتهاج و مسرّت علامه طهرانی رضوان اللَه علیه در هنگام عمامه‌گذاری دوستان

 در آن زمان‌های سابق که مرحوم آقا در همان منزل پیچ شمران مجالسی داشتند و به مناسبت تولد امام زمان که امام حیّ هستند و همین‌طور روز غدیر که روز نصب ولایت است عمامه می‌گذاشتند، و بعد خودشان می‌ایستادند و صحبت می‌کردند ـ که البته متأسّفانه در آن زمان‌ها وسائل به‌نحوی نبود که ضبط و عکس‌برداری شود ـ من آن حرف‌ها هنوز در یادم هست که ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌کردند. اصلاً بهجت و سرور و انبساط در وقتی که می‌خواستند یک عمامه بگذارند از چهرۀ ایشان پیدا بود، انگار واقعاً به آن حقیقت رسالت پیغمبر [رسیده‌اند!]

 اصلاً من در ایشان یک حال ابتهاج و بهجت خاصی می‌دیدم! نه‌اینکه فقط مسئله‌ای است که خب امروز تماشا می‌کنیم که عمامه می‌گذارند و می‌گوییم: به‌به، إن‌شاءاللَه مبارک است! نه، واقعاً با تمام وجود خودشان می‌دیدند که الآن چه توفیقی دارد نصیب این فرد می‌شود و چه فضایی برای او باز می‌شود و او در چه موقعیتی دارد قرار می‌گیرد. این مسئله را اصلاً احساس می‌کردند و همان احساس بود که ایشان را به وجد درمی‌آورد و حالشان را تغییر می‌داد و رنگشان برافروخته می‌شد! هنوز آن «خوشا به حال» که از زبانشان درمی‌آمد و نسبت به آن فرد می‌فرمودند: «خوشا به حال آقای فلان!» هنوز در گوش من است. خب اهمیت این مسئله را آنها می‌فهمیدند.

### ابلاغ پیام غدیر، وظیفۀ طلاب علوم دینی

 و امروز من خدمت برادرانم عرض می‌کنم:

 ابلاغ پیام غدیر بر عهدۀ شما است! دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است و طور دیگری برداشت کرده و می‌کند. مردم و حتی در میان خود ما طور دیگری برداشت شده است!

### پیام‌های راقی و عالی غدیر برای جهانیان

 پیام غدیر باید به همه‌جا برسد؛ پیام آزادی از هر چیز دست و پا گیر، پیام همین روایتی که در اینجا مشاهده می‌کنید![[39]](#footnote-39) روز غدیر روزی است که پیغمبر می‌گوید: عقل‌هایتان را به‌کار بیندازید، مغزهایی را که خدا به شما داده به‌کار بیندازید، این‌قدر نگذارید در صندوق بماند و بپوسد! این مغزتان را یک‌خرده به‌کار بیندازید! این پیام غدیر است. ببینید من برای چه علی را نصب کردم؟ چرا دیگری را نیاوردم؟ این‌همه آدم خوب در میان اصحاب من بود، ـ حالا بقیه بماند ـ چرا از میان آنها علی را انتخاب کردم؟ آیا ما این مطلب را فهمیده‌ایم و به این مسئله متوجه شده‌ایم؟

 پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به‌دنبال شایعات نروید، بلکه به‌دنبال فطرتتان باشید!

 پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: از این عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده است!

 پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به‌دنبال نوع‌دوستی و به‌دنبال اشتراک بروید!

 پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: همه را بر سر یک سفره جمع کنید!

 پیام غدیر پیامی است که امیرالمؤمنین در مسجد کوفه به یک یهودی می‌گوید: «یا أخا الیَهود؛[[40]](#footnote-40) ای برادر یهودی!»

 همۀ اینها پیام‌های غدیر است، اینها باید به دنیا برسد! این پیام‌ها، پیام‌های اسلام است!

 پیامی است که وقتی یک نصرانی به مدینه می‌آید و عمر و ابوبکر با او آن‌طوری برخورد می‌کنند که می‌گوید: دیگر فهمیدم که چه خبر است، وقتی امیرالمؤمنین می‌آید و با او برخورد می‌کند، معانقه می‌کند، سلام می‌کند، می‌نشینند، حرف می‌زنند و جواب می‌دهد، بعد آن نصرانی می‌گوید: «اگر کسی خلیفۀ پیغمبر باشد، این شخص است!»[[41]](#footnote-41) این پیام غدیر است.

 ما باید این پیام را به دنیا برسانیم. اسلام این است، تشیّع این است! باید این پیام را به دنیا برسانیم که مظهر این مکتب، مظهری است که تا دم شهادت که دارد شهید می‌شود و هزار تا زخم بر بدنش خورده است و چه سخن بگوید یا نگوید فایده‌ای ندارد، تا آن لحظۀ آخر به‌دنبال این است که یک نفر را از آن لشگر به‌طرف خودش بکِشد و باعث هدایتش بشود!

### ابلاغ پیام غدیر، وظیفۀ سنگین کسانی که به توفیق الهی، مطالب را فهمیده‌اند

 اینها همه پیام‌های غدیر است. باید این پیام‌ها و مطالب به گوش دنیای تشنۀ امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده است برسد، و این وظیفۀ آن کسانی است که خداوند توفیق فهم این مطالب را نصیبشان کرده است! این افراد باید آن مطالب را به گوش دنیا برسانند! دیگران در فضاهای دیگری هستند و برداشت‌های دیگری دارند، ولی آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها داده شده است، وظیفه دارند! یک وظیفۀ بسیار سخت و یک وظیفۀ بسیار سنگین!

 امیدواریم که خدای متعال همۀ ما را در راه و در مسیر حقایقی که امروز رسول خدا برای مردم باز کرده است قرار بدهد و متوجه کند! آخر اینها یک مطالب واقعی است، اینها مطالبی است که هست و باید ببینیم که در پسِ پردۀ این مطالب چه خبر است!

 در امروز مستحب است که مؤمنین وقتی که به هم می‌رسند مصافحه کنند و بگویند:

 «الحَمدُلله الّذی جَعلَنا مِن المُتمسّکینَ بوِلایةِ أمیرالمؤمنینَ و الأئمّة المَعصومینَ عَلیهمُ السَّلام.»[[42]](#footnote-42)

 باید خدا را شکر کنیم و خدا را حمد کنیم که زمینۀ فهم این مطالب را برای ما توسّط اولیاء خودش فراهم کرد؛ و ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾.[[43]](#footnote-43)

 «اللَهمّ کُن لِوَلیّکَ الحُجّة بنِ الحسَنِ صَلَواتُکَ عَلیهِ وعلیٰ آبائهِ فی هذه السّاعةِ و فی کُلّ ساعَةٍ وَلیًا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا حَتّیٰ تُسکِنَه أرضَکَ طَوعًا و تُمتّعَهُ فیها طَویلًا.»[[44]](#footnote-44)

 «اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النّفاقَ و أهلَهُ وتَجعلُنا فیها مِن الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ والقادَةِ إلیٰ سَبیلِکَ.»[[45]](#footnote-45)

 جهت تسهیل در ظهور مهدی موعود و منجی عالم حضرت بقیّةاللَه ـ ارواحنا له الفداء ـ سه صلوات ختم کنید!

 اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ

# ٠٠٨٦٤

 کد ٨٦٤ \_ عید غدیر ١٤٣٩

 تیتر اصلی:

 تیتر فرعی:

 آیا هدف از نصب امیرالمؤمنین، صرف تشکیل حکومت عادله بود؟

 تایتل سئو:

 رابطۀ ولایت با تحقق حکومت عادله

 توضیحات:

 ١) علت نصب امیرالمؤمنین در روز غدیر چیست؟

 ٢) معنای ولایت و اولویّت امیرالمؤمنین بر نفوس افراد چیست؟

 ٣) ولایت، حلقۀ ارتباط بین انسان و پروردگار!

 ٤) فرق بین ولیّ خدا و غیر او در چیست؟

 ٥) فرمایش رسول خدا درتشخیص خیر و شر!

 هشتک:

 #تسلیم #حکومت\_عادله #چشم\_باطن

 #خیر\_و\_شر #معنای\_مولا

أعوذُ بِاللَه مِن الشّیطانِ الرّجیم

بسمِ اللَه الرّحمٰن الرّحیم

و صلّی اللَه علیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ آله الطّیبین الطّاهرین و اللّعنة علیٰ أعدائِهم أجمعینَ

### عید غدیر، واقعه‌ای فراتر از مسائل عادی

 ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾.[[46]](#footnote-46)

 امروز روز عید غدیر است و طبق معمول و سنت همیشه، ما به جشن و شادی و خوشحالی می‌پردازیم، و البته مستحب است که وقتی مؤمنین به هم می‌رسند دعای «الحمدُ لله الّذی جَعلَنا مِن المُتمسّکینَ بوِلایةِ أمیرالمؤمنینَ و الأئمة المَعصومینَ علیهمُ السّلام»[[47]](#footnote-47) را بخوانند، و باید هم بخوانند و قرائت کنند و تجدید خاطرات کنند و خود را به این حبل‌اللَه المتین متصل کنند و یاد آوری آن واقعه‌ای را که در هزار و چهارصد سال پیش اتفاق افتاده است در خودشان تجدید کنند و احساس نکنند که مسئلۀ غدیر، قضیه‌ای است مربوط به دوران قبل؛ و آن را [صرفاً] به‌عنوان یکی از فروع تشیّع ـ که همان دوست داشتن امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است ـ به‌حساب نیاورند؛ همان‌طور که الآن در بسیاری از اذهان همین‌طور است و از عید غدیر فقط به این عنوان یاد می‌کنند که یک قضیه و خاطرۀ خوبی اتفاق افتاده و پیغمبر شخصی را به‌عنوان فرد ممتاز معرفی کرده و بعد هم مسئله تمام شده و حالا ما هم باید به همان کیفیت و به همان مسئله پایبند باشیم!

 قضیۀ غدیر طور دیگری است و مطلب خیلی مهم‌تر از این حرف‌ها است! قضیۀ غدیر خم و نصب امیرالمؤمنین فقط به‌عنوان یک واقعه و حادثه نبود که پیامبر یک فرد را به این عنوان به امّت معرفی کنند که این شخص، فرد شایسته و قابلی است برای اینکه دنبال او بروید، احکام و سؤالات شرعی‌تان را از او بپرسید، شکّ بین سه و چهار را از او بپرسید و مسائل حیض و نفاس را از او سؤال کنید، و فردی است که می‌تواند بدون مراجعۀ به کتب، جواب شما را بدهد!

 بله، وقتی کسی از ما سؤال می‌کند، اگر بخواهیم پاسخی بدهیم که در پاسخ خیانت نکنیم و امانت را رعایت کنیم، تا کتاب و مدارکش در دستمان نباشد نمی‌توانیم پاسخ بدهیم؛ [چون] از پیش خودمان که نمی‌توانیم بگوییم! ولی اگر خیلی مهم نباشد و فقط بخواهیم حرفی زده باشیم، از پیش خودمان یک جواب می‌سازیم و می‌گوییم، حالا یا درست درمی‌آید یا درنمی‌آید! اگر سه روز بشود چهار روز، یا چهار روز بشود دو روز، برایمان مهم نیست و تفاوتی ندارد؛ اما آیا واقعۀ غدیر هم این‌طور بود؟!

### هدف پیامبر در واقعۀ غدیر، بالاتر از تشکیل حکومت عادله

 یا اینکه منظور پیغمبر این بود که این شخص فردی است که می‌تواند حکومت شما را اداره کند، آدم عادلی است، خائن نیست، امین است، بیت‌المال را حیف و میل نمی‌کند که هزار هزار بچاپد و بدزدد و به روی مبارک خودش هم نیاورد! نه، این شخص آدمی است که وقتی به منزلش می‌آیند، چراغ بیت‌المال را خاموش می‌کند و چراغ شخصی خودش را می‌آورد و روشن می‌کند![[48]](#footnote-48) برای حُکّامی که می‌گمارد، عیون و جاسوس قرار می‌دهد و آن جاسوس‌ها گزارش می‌دادند که او چه می‌گوید، چه‌کار می‌کند، چه کسانی را به دارالإماره و منزلش راه می‌دهد، آیا فقط اغنیا می‌آیند یا فقرا هم می‌آیند، درش باز است یا بسته است و وقت کاری‌اش چقدر است! همۀ اینها یکی‌یکی گزارش می‌شد و امیرالمؤمنین بر طبق آنها تصمیم می‌گرفت و بعد از آنها بازخواست و حساب و کتاب می‌کرد؛ برایشان نامه می‌فرستاد که شنیده‌ام در فلان روز فلان کار را کرده‌ای! این‌طور نبود که امیرالمؤمنین یکی را بفرستد و بعد دیگر پیگیری نکند! نه، امیرالمؤمنین عیون و جاسوس داشت، منتها نه جاسوسی که کار و مسائل شخصی مردم را وارسی کند! [ولی] آیا [صرف عادل بودن حاکم، برای هدایت و سعادت مردم] کافی است؟!

 آیا پیغمبر می‌خواست به مردم بگوید: من که دارم می‌روم، یک شخص را بعد از خودم می‌گذارم که اگر حکومت کند به عدل حکومت می‌کند، یا اگر حاکمی بگذارد، حاکم خوبی می‌گذارد و هر آدمی را نمی‌گذارد؟! [آیا پیغمبر می‌خواست به مردم بگوید که این شخص] آدمی است که اگر صلاحی برای مملکت ببیند، یک صلاح و منفعت کلی را در نظر می‌گیرد و مصالح اجتماع را بر مصالح شخصی ترجیح می‌دهد؟!

### امکان تحقق حکومت عادله، بدون واقعۀ غدیر و بدون امیرالمؤمنین

 خب اگر این‌طور است که الآن خیلی از کشورها در دنیا همین‌طور هستند. شما بروید در سوئیس نگاه کنید و ببینید که مردمش از حکومتشان راضی هستند یا نیستند؟ با جان و دل راضی هستند و به‌هیچ‌وجه هم حاضر نیستند حکومتشان را از دست بدهند. سوئد همین‌طور است، آلمان همین‌طور است، خیلی از کشورهای دیگر هم همین‌طور هستند؛ چون حکومت باید در قبال مردم پاسخ‌گو باشد! در هرجا که حکومت پاسخ‌گو باشد در آنجا مردم راضی هستند و در هرجا که پاسخ‌گو نباشد، می‌شود کشورهایی مثل حکومت صدام و امثال‌ذلک. چه عرض کنم! چون پاسخ‌گو نیستند و هر کاری می‌کنند می‌گویند ساکت باشید! خفه شوید! غلط می‌کنید اعتراض کنید! و نظایر اینها.

 حالا اگر پیغمبر بیاید و بگوید: من شخصی را در روز غدیر برای شما حاکم قرار می‌دهم که به شما پاسخ‌گو است! خب [همان‌طور که بیان شد] الآن بسیاری از کشورها هستند که یک‌هم‌چنین حکومت‌هایی دارند و مردمش هم خیلی راضی هستند و به‌هیچ‌وجه حاضر نیستند که حکومتشان را از دست بدهند. پس مردم هم بگویند که یا رسول‌اللَه، ما دیگر نیاز به امیرالمؤمنین نداریم و بدون علی هم می‌توانیم با مشورت، یک‌هم‌چنین حکومتی را تشکیل بدهیم. حالا اگر ابوبکر و عمر هم نبودند ـ آنها که فقط اهل فرار بودند، ولی بالأخره توطئه‌ای شد و در سقیفه جلو آمدند! ـ یک کس دیگر مثل سعد وقاص که در میان مردم موجّه باشد خوب است. افرادی در میان مردم بودند که موجّه بودند؛ مثلاً زبیر در بین مردم بسیار موجّه بود، طلحه بسیار موجّه بود، اینها کسانی بودند که در جنگ‌ها تا آخر می‌ایستادند و مثل آن سه تا نبودند که فرار کنند و بعد از سه روز پیدایشان بشود![[49]](#footnote-49) نه، می‌ایستادند و پای کار بودند و زخم می‌خوردند. در جنگ که حلوا نبود، تیر بود! یک سپر آهنی هم که به خودشان نبسته بودند، بلکه تیر می‌خوردند و بدنشان مجروح می‌شد!

 در یک جا دیدم که وقتی در جنگ جمل آن شخص زبیر را غفلتاً در حال نماز کشت، شمشیرش را برای امیرالمؤمنین آورد. امیرالمؤمنین بسیار ناراحت شدند. چون زبیر از جنگ کناره‌گیری کرد و جزء لشگر عایشه نیامد ـ خب به همین اندازه از طلحه بهتر بود ـ حضرت فرمودند: «الزّبیرُ وَ قاتلُه فی النّار!»[[50]](#footnote-50) چه کسی به تو اجازه داد که او را بکُشی؟ تو داری برای چه کسی می‌جنگی؟ اگر برای من می‌جنگی و به ارادۀ من می‌جنگی، مگر من به تو امر کردم؟ اگر از سر خود است، بلند شو برو و هر کاری که می‌خواهی بکن، مسؤلیتش هم پای خودت!

 وقتی شمشیر زبیر را آورد حضرت نگاه کردند و فرمودند: «چقدر این شمشیر رنج و اندوه از چهرۀ رسول‌اللَه پاک و محو کرده بود!»[[51]](#footnote-51)یعنی زبیر این‌طور بود! معلوم می‌شود که زبیر یک آدم پابه‌کاری بوده و تا آخر می‌ایستاده و جنگ می‌کرده است؛ آن‌هم جنگ‌های آن زمان!

 خب از این افراد در میان مردم بودند! پس پیغمبر بگوید: بعد از من این زبیر برای شما حکومت می‌کند و آدم خوبی هم هست؛ مالتان را نمی‌دزدد، بیت المال را نمی‌دزدد که به قوم و خویش‌هایش بدهد و خودش فرار کند و برود این‌طرف و آن‌طرف در کشورهای دیگر پناهنده بشود! نه، همین‌طور در میان شما هست و نماز و روزه و حجّتان را برپا می‌کند، به امور مردم می‌رسد، فقرا را رسیدگی می‌کند، بیمه می‌کند، به مرضی که داشته باشند می‌رسد، به حقوقشان می‌رسد! مگر آن چیزهایی که ما می‌خواهیم غیر از اینها است؟! خب امیرالمؤمنین را برای چه می‌خواهیم؟ دیگر نیازی نیست! پس غدیر برای چیست؟

 همین الآن این‌همه کشورها هستند که از هر جهتی در آسایش هستند؛ از نظر اقتصادی، از نظر علمی و از نظر مدارج آن، از نظر کمال، از نظر اقتصاد، از نظر سلامتی و صحت! هر مرضی که می‌گیرند یک ده شاهی در بیمارستان از آنها نمی‌گیرند! گران‌ترین دارو را به شخص می‌دهند ولی یک ده شاهی از او نمی‌گیرند! مردم هم راضی هستند و خودشان هم می‌خواهند. قانون دارد، سؤال دارد، جواب دارد، می‌آیند انجام می‌دهند و مشکلی هم نیست.

### هدف پیغمبر از واقعۀ غدیر و معنای «مولا»

 خب پیغمبر برای بیان این مطلب نیازی به جمع کردن مردم ندارد که چند ده هزار نفر را در آن آفتاب کذایی جمع کند و بعد بگوید: «مَن کنتُ مولاه فهذا علیٌ مولاه.»[[52]](#footnote-52) خیلی عجیب است! حضرت روی آن نقطۀ اصلی دست گذاشته است و این را باید دقت کنیم! می‌فرماید: کسی را که من مولای او هستم؛ نه کسی که من برای تنظیم امور جامعه‌اش آمده‌ام، یا کسانی که من برای وضعیت حکمرانی و تدبیر امور معاش و امور اجتماعی آنها آمده‌ام، یا کسانی که من برای بهبود زندگی آنها آمده‌ام.

 می‌فرماید: کسانی که من مولای آنها هستم، علی به‌جای من است! هر کسی که من را مولای خودش نمی‌داند، آزاد و راحت است، خوش آمد، با کسی رودربایستی هم نداریم، اگر نمی‌خواهد نخواهد! ولی کسی که من مولایش هستم علی به‌جای من است!

### معنای آیۀ ﴿ٱلنَّبِیُّ أَولَیٰ بِٱلمُؤمِنِینَ مِن أَنفُسِهِم﴾

 یعنی همان آیۀ شریفه‌ای که می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾؛[[53]](#footnote-53) «پیامبر از مؤمنین به خودشان اولیٰ‌تر است!» یعنی اختیار افراد نسبت به خودشان در مسائل شخصی و مسائل اجتماعی و در اموری که دارند، حالا هرچه که هست. مثلاً من الآن اختیار دارم که در اینجا بنشینم و کسی هم نمی‌تواند به من ایراد بگیرد که آقا چرا شما در اینجا نشسته‌اید؟ ولی نبی به من أولیٰ است و می‌تواند بگوید: «آقا از این صندلی بلند شو و برو مثل بقیه در آنجا بنشین!» اگر این کار را نکنم کار حرام انجام داده‌ام و در جهنم می‌افتم. یا مثلاً من الآن نسبت به خودم اختیار دارم که با هر کسی ازدواج کنم ـ البته الآن دیگر از این حرف‌ها گذشته و یک خرده دیر شده است، این منبر باید در بیست سال پیش اتفاق می‌افتاد! حالا شما الحمدلله فرصت دارید، نسبت به شما عرض می‌کنم ـ من می‌توانم با هر کسی که بخواهم ازدواج کنم، ازدواج هم که اختیاری است و اجبار نیست که حتماً باید با این شخص ازدواج کنی. حالا اگر رسول خدا بگوید: «اگر می‌خواهی ازدواج کنی باید با این شخص ازدواج کنی!» من حق ندارم مخالفت کنم و اگر مخالفت کنم عمل حرام انجام داده‌ام، مثل شراب خوردن و دزدی و ربا و حتی صدها برابر بدتر از اینها را مرتکب شده‌ام! انسان برای اینها یک توبه می‌کند و می‌گوید خدایا غلط کردیم و جبران می‌کنم! ولی مخالفت با پیغمبر جبران شدنی نیست و این را نمی‌شود جبران کرد!

 یا مثلاً رسول خدا بگوید: «من این ازدواجی را که تو کرده‌ای باطل می‌کنم!» به محض اینکه گفت «باطل می‌کنم!» باطل شد و نیاز به طلاق دادن من هم ندارد! توجه کنید! همین‌که گفت: «من این ازدواج را رضایت ندارم!» مسئله تمام شد. من نمی‌توانم بگویم: «نه آقا، برای چه؟ این حرف‌ها چیست؟ ما ده سال است که داریم زندگی می‌کنیم و دو تا سه تا بچه آورده‌ایم، حالا رسول خدا بگوید که از هم جدا شوید؟ این حرف‌ها چیست؟» توجه کردید؟ رسول خدا أولیٰ است، نه مَشتی حسن لبو فروش! اگر رسول خدا فرمود، همین‌که بگوید، مسئله تمام است!

### معنای ولایت و اولویت رسول اللَه

 «أولیٰ» به این می‌گویند! یعنی آن ولایت رسول خدا نسبت به ما، از آن ولایتی که موجب تأثیر است، و آن ولایتی که موجب انشاء است، و آن ولایتی که موجب جدا شدن یک واقعه است، و آن ولایتی که موجب به هم پیوستن است، أولیٰ است و آن ولایت غالب می‌شود و نیاز به انشاء و ارادۀ ما ندارد، بلکه همین‌که رسول خدا می‌فرماید: «شما نباید باشید!» یعنی تمام شد. البته حالا از نظر ظاهر صیغه‌ای هم باید خوانده شود و طلاق یا عقدی باید انجام شود. زن هم همین‌طور است؛ اگر رسول خدا بفرماید: «تو دیگر نسبت به شوهرت نمی‌توانی ادامه بدهی!» آن زن فوراً باید جدا بشود. این مسئله هم نسبت به مرد است و هم نسبت به زن. این را می‌گویند «ولایت».

 اگر رسول خدا بگوید: «این آمپول را بزن یا این قرص را بخور و به زندگی‌ات خاتمه بده!» فوراً و بدون یک لحظه درنگ باید انجام داد، چون اگر درنگ بشود وسطش باد می‌خورد و شاید مسئله طور دیگری بشود.

 دستور او انشاء است، إخبار نیست، سؤال نیست، استفهام نیست! ـ امروز می‌خواهم یک مسائل خیلی دقیقی را خدمتتان بگویم ـ دستور رسول خدا استفهام نیست که بخواهد بپرسد: «نظر شما چیست؟ من که این مطلب را می‌گویم تو برو وارسی و بررسی کن و نگاه کن و ببین که آیا این کلام من با این مطلب من می‌خورد یا نه؟» بلکه همین‌که او می‌گوید، مسئله تمام است! چون ولایت او ولایت اللَه است!

 وقتی خدا به حضرت ابراهیم می‌فرماید: «فرزندت را بکُش و ذبح کن!» [مسئله تمام است!] چه کسی به حضرت ابراهیم گفته است؟ این را که دیگر کسی نگفته است، این را خود خدا گفته است، منتها در عالم خواب گفته و در مکاشفه نبوده است، و اتفاقاً مرحوم آقا می‌فرمودند:

«خواب از مکاشفه دقیق‌تر و راست‌تر است، چون جنبۀ تصرفات نفس در مکاشفه بیشتر از جنبۀ خواب است، لذا صحت خواب درصورتی‌که رؤیای صادقه باشد از جنبۀ مکاشفه بالاتر است!»

 حالا خدا به حضرت ابراهیم گفته است: «فرزندت را قربانی کن!» واقعاً ما نسبت به این قضیه فکر کرده‌ایم؟! واقعاً فکر کرده‌ایم؟! آخر یعنی چه؟! یک شخص آن هم یک‌هم‌چنین شخصی، جوان برومندی دارد، یا نوجوان رشیدی دارد، هفده هجده ساله یا چهارده ساله ـ در بعضی از روایات داریم که مُراهق بوده یا بزرگ‌تر بوده است ـ[[54]](#footnote-54) آن‌وقت به او بگویند: «فرزندت را بکُش!» این چه دستوری است؟! [نعوذ باللَه] مثل اینکه خدا هم یک چیزی‌اش می‌شود!

 یعنی همان‌طور که قبل از این دستور اگر انسان یک نفر را اعدام کند و از بین ببرد، باید قصاص بشود و باید او را کشت و بین کوچک و بزرگ هم فرقی نمی‌کند، الآن که این دستور می‌آید نه‌تنها دیگر قصاص ندارد، بلکه اصلاً واجب می‌شود، مثل وجوب نماز و وجوب روزه و بلکه این مسئله صدها برابر بالاتر و عمیق‌تر باید انجام بشود و از اختیار انسان هم بیرون می‌رود، چون امر خدا است. ما نهایت کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم این است که امر خدا را انجام بدهیم، خب بسم اللَه، این هم امر خدا است دیگر! امر خدا که فقط به نماز تعلق نمی‌گیرد، نهی او که فقط به منهیات تعلق نمی‌گیرد، خب این هم یک امر است! اینجا است که ما می‌بینیم این ولایتی که خدا دارد [در ولیّ‌فقیه هم باید باشد.]

### معنای ولایت فقیه

 من یک وقت در همان زمان سابق راجع به ولایت فقیه و شکل‌گیری و چگونگی آن، و کیفیت و کمّیت و محدوده‌اش با مرحوم آقا مباحثاتی داشتم و به مطالبی هم رسیدم. خلاصه من در آن زمان به مرحوم آقا می‌گفتم: «آقا، این ولایت فقیهی که شما دارید مطرح می‌کنید، آیا همان ولایتی است که امام معصوم دارد؟» چون امام معصوم این است که وقتی یکی از صحابی می‌آید، حضرت می‌فرمایند: «برو در تنور آتش!»[[55]](#footnote-55) قضیه این است! و وقتی که او رفت در تنور آتش، به این نیت رفت که بسوزد و جزغاله بشود، وإلاّ اگر می‌دانست که این قضیه مثل حضرت ابراهیم انجام می‌شود، خب بنده هم بلد هستم و همۀ افراد هم بلد هستند، مسیحی و نصرانی هم می‌توانند یک‌هم‌چنین کاری بکنند! اگر قرار است که در آنجا خبری نباشد، خب ارمنی هم می‌گوید: «من هم می‌روم!» یهودی هم می‌گوید: «من هم می‌روم!» ولی هارون مکی با این نیت رفت که بسوزد و جزغاله بشود، وإلاّ اگر به این نیت می‌رفت که می‌نشیند، هنر نکرده است!

 بعد ایشان تبسّمی کردند و پاسخی ندادند. البته پاسخش را بعدها دادند. علیٰ‌کلّ‌حال مطلب این نیست که خلاصه یک چیزی بگوییم و به‌عنوان یک لقلقۀ لسان و یک حرف بگوییم ولیّ فقیه، ولیّ فقیه، ولی فقیه! نه آقاجان، ولیّ فقیهی که ولایتش ولایت امام معصوم است چه کسی است؟ این مرحوم قاضی است، این آخوند ملا حسینقلی همدانی است، این یک شخص مثل مرحوم آقا است! نسبت به این افراد مطلب همین‌طور است و ما هیچ حرف و هیچ مطلبی نداریم، ولی اگر قرار باشد بنده این ولایت را داشته باشم، بنده‌ای که صبح یک حرف می‌زنم و عصر یک حرف دیگر می‌زنم، چه ولایتی دارم؟! بنده‌ای که صبح یک حرف می‌زنم و عصر می‌گویم اشتباه کردم، چه ولایتی دارم؟! چه ولایتی دارم که خودم می‌گویم من اشتباه کردم؟! اما آیا امام علیه السلام در تمام مدت عمرش گفت من اشتباه کردم؟! آیا امیرالمؤمنین گفت من اشتباه کردم؟! آیا امام مجتبی گفت من اشتباه کردم؟! آیا سیدالشهدا گفت من اشتباه کردم؟! هیچ‌کدام نمی‌گویند من اشتباه کردم، چون معصوم هستند و عصمت ذاتی دارند؛ نه عصمت فعلی تنها! یعنی از ذات آنها خطا متمشّی نیست.

### قضاوت پیامبر براساس وحی، نه مصالح شخصی

 آن ولایت که ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾[[56]](#footnote-56) این است، لذا در آیۀ دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡ﴾.[[57]](#footnote-57)

 مؤمن و مؤمنه‌ای که با هم اختلاف دارند، مثلاً بر سر یک مِلک دعوا دارند، این می‌گوید: «او یک متر آمده در مِلک من!» دیگری می‌گوید: «من نیامده‌ام!» این می‌گوید: «فلان قسط پولت را دادم!» دیگری می‌گوید: «ندادی!» و چیزی هم نگرفته است؛ وقتی می‌روند پیش پیغمبر، هر کدام به این نیت می‌روند که پیغمبر به نفعشان حکم کند. اگر به این نیت بروند که پیغمبر حق را به دیگری بدهد که دیگر نیازی به رفتن پیش پیغمبر نبود، می‌گفتند: «آقا، برو حق با شما است!» پس می‌آیند پیش پیغمبر که به نفعشان قضاوت کند، می‌آیند پیش پیغمبر که حق را به او بدهد، می‌آیند پیش پیغمبر که رسول خدا به مصالح او حکم کند؛ ولی پیغمبر آنجا ننشسته است تا به حرف من و شما گوش بدهد، بلکه پیغمبر بر طبق آنچه بر قلبش وحی می‌شود حکم می‌کند، نه بر طبق آنچه مثلاً این شخص برادرش است یا فرزندش است، نفع دارد یا ندارد.[[58]](#footnote-58)

### نقل داستانی از عدالت امیرکبیر

 در زمان امیرکبیر ـ خدا رحمتش کند ـ بین قوم و خویش‌های امیرکبیر دعوایی شده بود و قرار بود که فردا پیش قاضی بروند. آن قاضی که آخوند و معمّم هم بود، شب آمد پیش امیرکبیر و گفت: «قربان، فردا می‌خواهند بیایند پیش ما، نظر حضرت‌عالی نسبت به این مسئله چیست؟» امیرکبیر بلند شد و کشیده‌ای در گوش این قاضی خواباند که عمامه‌اش چند متر آن‌طرف پرت شد ـ احسنت، خدا رحمتش کند، خدا رحمتش کند! ـ بعد گفت: «ای پدر سوخته، من تو را قاضی گذاشته‌ام که شب قبل بیایی از من سؤال کنی که فردا چه‌کار کنم؟!» و بعد همان‌جا عزلش کرد و یکی از علمای قم را آورد و او را قاضی‌القضات دارالخلافه در طهران کرد![[59]](#footnote-59)

 هر کسی همین‌طور است که وقتی پیش قاضی می‌رود، طبعاً می‌خواهد به نفع او حکم کند. و ممکن هم هست که در نظرش حق را به خودش بدهد، نه‌اینکه آدم معاندی باشد، بلکه مطلب برایش مشتبه شده و خیلی از مسائل برایش مخفی مانده است. ولی پیغمبر به اینها نگاه نمی‌کند، می‌گوید: «آقا، حق برای او است، بلند شوید بروید دنبال کارتان!» این شخص اصلاً باید بِشکَن بزند که پیغمبر در اینجا یک‌هم‌چنین حکمی کرده‌اند.

### آنچه انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند

 گاهی اوقات برای آدم اتفاق می‌افتد؛ یعنی وقتی خدا به انسان توفیق بدهد، آن‌قدری که از حکمی که بر علیه او است خوشحال می‌شود، از حکمی که به لَه او است خوشحال نمی‌شود! وقتی حکمی را که بر علیه‌اش است می‌پذیرد، اصلاً کیف می‌کند! خدا می‌گوید: از اینکه الآن پیغمبر بر علیه تو حکم کرده است باید کیف کنی و باید بِشکَن بزنی و باید برقصی! چون این مسئله است که تو را عبور می‌دهد، نه آنجایی که حکم به له تو باشد. آنچه تو را از نفس می‌گذراند اینجا است، آنچه به دردت می‌خورد اینجا است! اگر بیست سال نماز شب بخوانی به‌اندازۀ یک‌هم‌چنین محاکمه‌ای برایت فایده ندارد. نماز شب نمازی است که انسان می‌خواند، ولی آدم را عبور نمی‌دهد و از نفس نمی‌گذراند، بلکه چه‌بسا برای کسانی که در نفسشان عُجب پیدا بکنند کار را بدتر می‌کند! اما وقتی که بر علیه تو حکم می‌کند تو را عبور می دهد.

### دنیا، دار ابتلا

 لذا خیلی اوقات برای خود ما هم اتفاق افتاده است که خدا آن روز را نیاورد! برای خود ما ـ چه در زمان مرحوم آقا و چه بعد از حیات مرحوم آقا ـ بسیار اتفاق افتاده که دو تا رفیق مسئلۀشان را به ما کشاندند، ولی وقتی که ما به یکی گفتیم حق با تو نیست و با دیگری است، طرف قهر کرده و رفته و تا الآن هم دیگر پیدایش نشده است! خب این چه نوع رفاقتی شد؟! پس معنایش این است که تو من را برای خودت می‌خواهی! تو من را تا وقتی که به نفعت حکم کنم می‌خواهی! خب من که در اینجا ننشسته‌ام تا به نفع تو حرف بزنم، بلکه من نظر خودم را می‌گویم! اگر من را آن‌طوری قبول داری، پس از اول نیا و برای من هم زحمت ایجاد نکن و برو پیش کسانی که بتوانند با تو مرافقت کنند! اما اگر یک طهرانی را می‌خواهی تا با او رفاقت کنی، پیهِ آن روز را هم به تنت بمال که چه بخواهی و چه نخواهی برایت خواهد آمد، چون دنیا دار ابتلا است! ما فقط نباید نگاه کنیم و ببینیم که گذشته‌ها چه بوده و او چه بوده است، بلکه گذشته‌ها عبرت هستند برای اینکه به الآن خودمان نگاه کنیم و به الآن خودمان فکر کنیم! گذشته‌ها عبرت برای الآن است، نه فقط یک حکایت، و نه فقط یک داستان!

### تحقق عکومت عادله در تاریخ توسط غیر معصومین

 بنابراین پیغمبر امیرالمؤمنین را برای یک حکومت ظاهری که موجب این مسائل باشد نصب نکرده است، چون این قضیه بدون امیرالمؤمنین هم انجام می‌شود. حالا ما سوئیس و [امثال] اینها را نمی‌گوییم، مگر مردم از عمر بن عبدالعزیز راضی نبودند؟! او که دیگر مسلمان بود! وقتی عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت، همۀ مردم پشت سرش گریه و ناله می‌کردند! پس همۀ مردم راضی بودند.[[60]](#footnote-60) واقعاً هم او یک حاکم بود. همین فدک را عمر بن عبدالعزیز به امام باقر علیه السلام برگرداند.[[61]](#footnote-61) خب آیا مسئله تمام است؟! یعنی وقتی عمر بن عبدالعزیز هست، ما دیگر نیاز به امیرالمؤمنین و امام سجاد نداریم؟! پس امام سجاد به چه درد می‌خورَد؟ مردم که راضی هستند! چنان راضی هستند که می‌گویند: «آقا، چهار چنگولی هم چسبیده‌ایم که این فرد از بین نرود و فوت نکند!» عمر بن عبدالعزیز حکامش را تأدیب و بازخواست می‌کرد.[[62]](#footnote-62) همه که مثل هارون و مأمون ـ لعنةاللَه علیهما ـ نبودند، بلکه افراد دیگری هم بودند که این کارها را انجام می‌دادند، پس دیگر ما نیاز به ائمه نداریم!

### علّت شدّت اهمّیت ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

 پس این نیاز ما چیست؟ این چه قضیه‌ای است که خدا پیغمبر را تهدید می‌کند که ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾؛[[63]](#footnote-63) اگر انجام ندهی، انگار در این بیست و سه سال هیچ کاری انجام نداده‌ای! نماز، روزه، حج، خمس، زکات، امر به معروف، تمام مسائل، تمام شکّیات، تمام غزوات، ـ بابا، در جنگ نان و حلوا که نبوده، پیغمبر می‌رفت تیر می‌خورد و برمی‌گشت! ـ تمام کارهایی که کرده‌ای، تمام مسائلی که انجام داده‌ای، همه‌اش پوچ و هوا است، مگر اینکه امروز این دستور را انجام بدهی! قضیه چیست؟!

### ولایت، حلقۀ ارتباط بین انسان و پروردگار

 این قضیه به اصل ارتباط و ربط انسان برمی‌گردد، نه به عمل ظاهر! یعنی رسول خدا در روز غدیر حلقۀ بین انسان و پروردگار را نصب و منصوب کرد. آن حلقه با آمدن زبیر و طلحه و ابوبکر و سعد وقاص و امثال اینها ایجاد نمی‌شود. آنها یک آدم‌های معمولی‌ای برای خودشان بودند. پیغمبر آمد بگوید آن قضیه و مسئله‌ای که باعث می‌شود شما به خدا وصل بشوید و در نتیجۀ این وصل، نماز شما وصل بشود، حجّ شما وصل بشود، روزۀ شما وصل بشود و به‌واسطۀ آن اتّصال، تغییر پیدا کنید، صعود پیدا کنید و از نفس و دنیا بیرون بیایید و تقرّب و تجرّد پیدا کنید! نماز و روزه نیست؛ چون من همۀ اینها را به شما گفته‌ام. چه چیزی مانده است؟ آن «ارتباط با علی» مانده است! این مسئله، مسئله‌ای است که اگر باشد، همه چیز هست و اگر نباشد نماز تو در حدّ ربات خواهد بود، روزه‌ات ربات است، حجّ تو ربات است، خمس دادنت ربات است، زکات دادنت ربات است، همۀ اینها می‌شود ربات و یک عمل ظاهری! مثل همین افرادی که الآن در دنیا مانند ربات دارند زندگی می‌کنند و خیلی هم خوب و راضی هستند و مشکلی هم پیدا نمی‌شود.

### اهمّیت نیاز انسان به چشم باطن در تشخیص حق

 پس رسول خدا آمد و گفت که این حلقۀ بین انسان و پروردگار، فقط علی است. شما این حلقه را در سعد وقاص پیدا نخواهید کرد، این حلقه را در زبیر پیدا نخواهید کرد، این حلقه در طلحه نیست. بله، اینها آدم‌های خوبی هستند، آدم‌هایی هستند که بین مردم موجّه هستند ـ البته آن‌موقع، ولی بعد که از امیرالمؤمنین فاصله گرفتند مسئلۀ‌شان فرق می‌کند ـ اینها در آن زمان آدم‌های خوبی بودند؛ جنگ می‌کردند و تا آخر می‌ایستادند، ولی اینها نمی‌توانند کار علی را بکنند! خیلی کار بکنند عدالتِ به مقتضای عقلشان را انجام می‌دهند، ولی آن چشمِ دیگر که باید باشد تا بتواند بر طبق رضای خدا و بر طبق مصالح افراد آن عمل را انجام بدهد، آن چشم را اینها ندارند، آن چشم فقط در یک نفر پیدا می‌شود! اگر آن چشم ـ که چشم باطن است ـ درست شد، این چشم هم درست می‌بیند، چپ نمی‌بیند، یک را دو نمی‌بیند، دو را یک نمی‌بیند، سیاهی را سفیدی نمی‌بیند؛ ولی اگر آن چشم درست نشد، این چشم هم خراب است و در مصداق اشتباه می‌کند.

 در جلد دوم اسرار ملکوت ـ اگر نظر شریف باشد ـ من روی این مسئله تکیه داشتم که ما نیازی به آن چشم داریم و این چشم به‌تنهایی کافی نیست. یک مثال‌هایی را هم آوردم.[[64]](#footnote-64)

### عدم کفایت صفات حسنه به‌تنهایی در تشخیص حق

 بنده خودم بودم در آن مجلسی که بین مرحوم آقا و یکی از بزرگان ـ خدا رحمتش کند ـ صحبتی پیش آمد. مرحوم آقا می‌خواستند بگویند که شما آدم خوبی هستید، شما آدم دینداری هستید، شما آدم صادقی هستید، شما فرد امینی هستید، شما فرد متهجّدی هستید، شما فرد دلسوزی هستید، همۀ اینها درست است، ولی اینها کافی نیست! چون آن چشم را ندارید، آن چشم را چه می‌کنید؟ شما فردی هستید که می‌خواهید به‌دنبال حق بروید، همۀ اینها درست است و من هم قبول دارم که این بزرگان افراد دین‌دار و دین‌دوستی بودند و عِرق دین داشتند و الآن یک ناخنشان پیدا نمی‌شود! متهجّد بودند، اهل نماز شب بودند، اهل گریه و زاری بودند! بنده اطلاع دارم، ولی اینها کافی نیست، چون چشم دو می‌بیند! پس یا من خودم باید آن چشم را داشته باشم که ندارم، یا اگر ندارم باید دستم را به دست آن کسی بدهم که آن چشم را دارد که در هر دو صورت، سعادت و رستگاری و فلاح تضمین می‌شود. ایشان می‌خواهند بگویند: شما که الآن دارید مسئله را به این شکل می‌بینید به‌خاطر این دوبینی است.

 لذا خود مرحوم آقا به بنده فرمودند:

«اینها در اواخر عمر گفته بودند که آنچه ما فکر می‌کردیم غیر از آن از کار درآمد!»

 بفرما! خب مرحوم آقا هم دارد همین مطلب را می‌گوید! می‌فرماید: «عزیز من، چرا باید روزی بیاید که تو این حرف را بزنی؟ خب از حالا بیا کاری کن که به آنجا نرسی!» منتها آن‌موقع دو زاری ما نمی‌افتد و آن‌موقع متوجه نمی‌شویم و راه را همین‌طور می‌رویم و می‌رویم تا یک‌دفعه می‌بینیم که ای وای، اینکه آن نبود! ولی دیگر وقت گذشته و مسئله به‌صورت دیگری در می‌آید.

### ولایت، تنها دستاویز نجات از هلاکت

 پیغمبر روز غدیر آمد این مطلب را بگوید که آقا، تو که هزار و چهارصد سال دیگر می‌آیی، نیاز به یک چشم دیگری داری! پس برو به‌دنبال آن چشم، برو به‌دنبال آن ولایت، برو به‌دنبال آن نظارت، برو به‌دنبال آن دستگیری، برو آن را پیدا کن! تا حالا من بودم، ولی الآن که من به‌حسب ظاهر دارم به زیر خاک می‌روم و دیگر دست شما از من کوتاه است، برای آن چشم چه فکری کرده‌اید؟ برای اینکه بعد از سی سال یک‌هم‌چنین آهی را نکشید و نگویید: «عجب، سی سال است ما اشتباه کرده‌ایم! سی سال است نفهمیده‌ایم چه‌کار کنیم!» برای اینکه آن‌موقع پیش نیاید، من آمدم گفتم که آن کسی که متصدی این مسئله است علی است! فقط او است که آن چشم را دارد، فقط او است که آن‌طرف را نگاه می‌کند.

### فرق بین ما و شخص ولیّ

 من الآن نمی‌توانم پشت این دیوار را ببینم، یعنی اگر الآن کسی بیاید پشت این دیوار بایستد، من نمی‌توانم بفهمم کیست. بله، اگر بیاید کنار و بیاید داخل اینجا، می‌گویم آقای فلانی است، البته اگر چشمم درست ببیند، ولی اگر بخواهد طور دیگری ببیند نمی‌توانم تشخیص بدهم. یعنی اگر چشم داشته باشم و درست هم ببینم، باید آن شخص در مرئیٰ و منظر من باشد. ولی امیرالمؤمنین نیاز به دیدن ندارد، امیرالمؤمنین می‌گوید این کار را انجام بده و این کار را انجام نده! عثمان را نکش! این کار را نکن! در فلان قضیه فلان مسئله را انجام نده! اما ما می‌گوییم: «نه، یا علی، عدالت، ظلم، این بیت‌المال را [غارت] کرده، این شخص را کشته و...!» علی می‌گوید: «اینهایی را که شما می‌گویید من هم می‌دانم و بلکه بالاترش را هم می‌دانم، ولی نکن! گوش بده!» ما می‌گوییم نه! این فرق بین ما است.

### اشکال جناب زید بن علی علیه السلام

 مشکل زید بن علی که کلام امام باقر علیه السلام را گوش نداد و رفت و به آن مسائل گرفتار شد این بود که او یک چشم دارد و چشم باطن دست برادرش است، نه دست او! او با همان چشم که ظاهر را می‌بیند، ظلم و عدالت را می‌بیند، دزدی بیت‌المال و سرقت را می‌بیند، خلاف و قتل و غارت را می‌بیند و مسائل را ارزیابی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که باید قیام کند. خب آقاجان، این مسائلی را که تو می‌بینی، این برادر تو هم دارد می‌بیند و بلکه بالاترش را هم دارد می‌بیند، ولی می‌گوید نکن! اینکه می‌گوید: «نکن!» برای این می‌گوید که می‌داند در آخر جنگ وقتی که می‌خواهی غلبه کنی، یک تیر می‌آید و به پیشانی تو می‌خورد! این را تو نمی‌بینی! وإلاّ زید مرد بزرگی بود، مرد عالمی بود، دین‌دوست بود، صادق بود، ذریۀ پیغمبر بود و از او چه احترام و چه مسائل و چه تکریمی شده است[[65]](#footnote-65) و ما هم توفیق پیدا کردیم در یکی از این سفرهای عتبات به مرقد او ـ که البته جدّ ما است ـ رفتیم.

 یک قضیۀ خنده‌داری یادم آمد. با یکی از دوستان به زیارت حضرت زید رفته بودیم. خب نسب ما به حضرت زید می‌رسد. وقتی وارد شده بودیم من ایستاده بودم و خنده‌ام گرفت. آن دوستمان گفت: «چرا می‌خندی؟!» گفتم: «می‌دانی الآن دارم به ایشان چه می‌گویم؟ دارم می‌گویم که شما جدّ ما هستی، در حرمت را بوسیدم، عتبه‌ات را بوسیدم، ضریحت را هم بوسیدم!» اما ایشان دارد می‌گوید: «تو پسر من هستی، آن وقت در کتابت داری من را رد می‌کنی؟!» من دارم به ایشان می‌گویم: «ببین، قربانت می‌روم، فدایت می‌شوم و روز قیامت امید به شفاعتت هم دارم، ولی بدان از آن حرف‌هایی که گفتم دست برنمی‌دارم، چه‌کار کنم؟ بیا عوض کن! ”گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را“[[66]](#footnote-66) بیا عوض کن، ولی فکر من این است.»

 الآن هم به شما همین را می‌گویم: مرد بزرگی است، جدّمان است، شهید شده است، امید به شفاعتش را داریم که دست ما را بگیرد، پیغمبر راجع به ایشان به این نحوه و به این عبارت فرمودند: پاره‌ای از من در کجا شهید می‌شود.[[67]](#footnote-67) همۀ اینها به‌جای خودش محفوظ، ولی با عرض معذرت باید بگوییم که در مسئلۀ ولایت نمی‌توانیم کوتاه بیاییم! مسئلۀ ولایت جای خودش را دارد. مطلب این است!

### اهمّیت تسلیم در برابر ولایت

 [گویا] پیغمبر به زید می‌گوید: «غدیر برای همین است، من که می‌گویم علی بیاید برای این است که نگذارد تو بروی و خودت را به هلاکت بیندازی! تو بمان و با ماندنت علوم آل‌محمد را گسترش بده! با ماندنت افراد را جمع کن و دست افراد عوام را بگیر!» اگر زید می‌مانْد، چقدر برکات داشت! ولی رفت و شهید شد. برادرش دارد این مطلب را می‌بیند. اینجا است که دیگر مسئله به تسلیم برمی‌گردد!

### علت انتخاب روز غدیر و نیمۀ شعبان برای عمامه‌گذاری، توسّط علامه طهرانی رضوان اللَه علیه

 امروز روز عید غدیر است. اینکه مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ روز عید غدیر و نیمه شعبان را ـ که عید امام حی است ـ برای عمامه‌گذاری دوستان و ارادتمندانشان در نظر داشتند، نکته‌اش در اینجا است که افرادی که در امروز به لباس رسول خدا و لباس امیرالمؤمنین ملبّس می‌شوند باید بدانند که مطلب از چه قرار است. باید همان راه را برویم و به همان مسئله‌ای عمل کنیم که امام صادق علیه السلام به ما فرمودند، نه کم و نه زیاد!

### لزوم احساس حضور امام علیه السلام در کنار خود در همۀ آنات

 بنده در صحبت‌های خودم که در این مدت مخصوصاً بعد از زمان مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌کردم، و هم‌چنین در نوشته‌جات خودم سعی می‌کردم ـ البته خطا هم داریم و ما نمی‌توانیم انکار کنیم ـ که همیشه امام صادق را در کنار خودم قرار بدهم، یعنی بگویم اگر الآن حضرت در اینجا حضور داشتند، به من اجازۀ این نوشتار را می‌دادند یا نه؟ بارها می‌شد که مطلبی را می‌نوشتم و بعد آن را حذف می‌کردم.

### راه تشخیص خیر و شر در روایت پیغمبر

 اتفاقاً خیلی وقت پیش یک روایت عجیبی دیدم. ظاهراً در یکی از کتب اهل‌تسنّن، مسند احمد حنبل آمده است که وابصة بن معبد خدمت رسول خدا می‌آید و می‌خواهد از عمل خیر و آنچه مورد رضای خدا است بپرسد. می‌گوید: «”خیر“ به چه می‌گویند تا ما به‌دنبال آن برویم و این‌قدر از دیگران نپرسیم؟ خودمان بدانیم که خیر به چه می‌گویند، شر به چه می‌گویند، خوبی و بدی به چه می‌گویند.» وقتی که به خدمت پیغمبر رسید حضرت فرمودند: «آمده‌ای که از این مسئله سؤال کنی؟» گفت: «بله یا رسول‌اللَه، من آمده‌ام که از عمل خیر سؤال کنم!» حضرت خیلی عجیب می‌فرمایند: «إستَفتِ نَفسَک؛ به خودت مراجعه کن!» نمی‌فرمایند: «برو از این و آن بپرس!» بلکه می‌فرمایند: «ببین خدا در دلت چه چیزی قرار می‌دهد.» یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند: «اگر تو بخواهی خودت را متصل کنی، خدا وصل می‌کند و خدا به تو می‌گوید واز هر راهی که باشد مطلب را به تو القا می‌کند!» إستَفتِ نَفسَک؛ یعنی خودت به خودت مراجعه کن و ببین چه چیزی به قلبت خطور می‌کند!

«البِرُّ ما اطمأنّ إلیه القلبُ و اطمأنّت إلیه النّفس؛ خیر آن است که وقتی به آن فکر کنی می‌بینی که باید این‌طور باشد، نفست مطمئن است و شک نمی‌کنی که حالا این کار را بکنم یا نکنم!»

 مثلاً می‌خواهی به یک شخص پولی بدهی و کمکی بکنی. وقتی فکر کنی می‌بینی که اینجا جایش است و بایستی که انجام بشود. و بعد در مرتبۀ بالاتر، قلب هم در مرحلۀ استقرار و تمکن مطمئن می‌شود. یعنی اول در نفس تصویری پیدا می‌شود و بعد در قلب که مرحلۀ سرّ است، این مسئله ثابت می‌شود و بعد هم انسان پشیمان نمی‌شود که این عمل را انجام داد.

«إستَفتِ نفسَک؛ برو از نفس و ضمیر خودت کمک بگیر و استفتاء کن! (همیشه به‌دنبال این و آن نیا!)»

«و الإثمُ ما حاکَ فی القلب و تردّد فی الصّدور؛ اما وقتی که می‌خواهی کار بد انجام بدهی می‌بینی مذبذب هستی و با خودت می‌گویی: ”بکنم یا نکنم! آن جایش این‌طور است، این جایش آن‌طور است!“ (نمی‌توانی استقرار پیدا کنی و نمی‌تواند در دلت تثبیت بشود. این به‌خاطر این است که یک جایش ایراد دارد، یک جایش اشکال دارد!)»

 بعد حضرت جملۀ عجیبی دارند؛ می‌فرمایند:

«و إن أفتاک النّاس و أفتوک؛ اگرچه مردم بیایند و به تو بگویند: ”آقا، بیا این کار را بکن!“»

 مردم می‌گویند که بگویند، مردم برای خودشان می‌گویند، تو ببین در دلت چه می‌گذرد![[68]](#footnote-68)

### تفاوت عمیق دیدگاه اهل باطن و اهل ظاهر در أعمال عبادی

 یک وقت من و مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ در ماشین نشسته بودیم. خدا عمویمان را رحمت کند، ایشان هم بودند. بعد ایشان از مرحوم آقا یک سؤال کرد، گفت: آقا، فلان مرجع فتوا داده است وقتی در نماز ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾[[69]](#footnote-69) را می‌خوانیم، یعنی «خدایا فقط از تو استعانت می‌جوییم!» ولی ما که این‌طور نیستیم که فقط از خدا اعانت بجوییم، [لذا] این خلاف است و ما حرفی زده‌ایم که موجب اشکال در نماز می‌شود و نماز ما باطل می‌شود، چون ما باید در نماز راست بگوییم ـ البته إن‌شاءاللَه همیشه راست بگوییم ـ ولی قضیه این‌طور نیست که فقط از خدا استعانت بجوییم.

 یا در ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾[[70]](#footnote-70) خطاب به پیغمبر است، خب به من چه مربوط است؟ من این ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ را به چه حساب بگویم؟ یک وقت خدا به من می‌گوید: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ خب من همین را در نماز می‌خوانم، ولی یک دفعه خدا یک حرف را به پیغمبرش زده است، خب من روی چه حسابی این را در نمازم یک سوره قرار بدهم؟!

 بعد بعضی‌ها می‌گویند که قصد حکایت کنید! یعنی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ به این معنا نیست که خدایا از تو استعانت می‌جوییم، بلکه چون خدا گفته است که این‌طوری بگو ما هم می‌گوییم! حالا [خدایا] تو هم چشمت را ببند و هیچ به روی خودت نیاور که حالا ما راست می‌گوییم، دروغ می‌گوییم، کم می‌گوییم و یا زیادش می‌کنیم! در ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ هم مطلب همین‌طور است، یعنی چون خدا به پیغمبرش گفته است ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ ما هم همان حکایت پیغمبر را می‌گوییم! به ما گفته‌اند: «این را بگو و بعد به‌دنبال این نباش که حالا قضیه چیست!» واقعاً این چه نمازی است؟!

 بعد مرحوم آقا رو کردند به اخوی‌شان و فرمودند:

«این از بیکاری آقایان است که نشسته‌اند و دائماً حکم جعل می‌فرمایند!»

 بنده عین عبارت ایشان را نقل کردم، اگر مسئله‌ای هست دیگر ایشان از دنیا رفته‌اند و العُهدة علی النّاقل!

 آقاجان، در ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾ خدا دارد به من می‌گوید که توی طهرانی بگو ﴿هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾، شما آقای فلان باید بگویی ﴿هُوَ ٱللَهُ أَحَدٌ﴾. قلب رسول‌اللَه مرآت و آینه است و فقط یک واسطه است، اما اصل مسئله خود ما هستیم. از رسول خدا و ائمه گرفته تا بقیۀ افراد، همه مخاطب هستند، یعنی همان‌طوری‌که قرآن بر پیغمبر نازل شده است، همان‌طور هم از اولِ سورۀ حمد تا آخر سورۀ ناس بر من نازل شده است، بر تک‌تکِ شما نازل شده است و شما مخاطب مستقیمِ فرد فردِ حروف و کلمات قرآن هستید!

 این دو منظر است؛ آن یکی می‌شود چشم ظاهر، این یکی می‌شود چشم باطن! آن‌وقت آن نمازی که آن‌طوری خوانده بشود با آن نمازی که این‌طوری خوانده بشود چقدر فرق می‌کند؟! آن نمازی که خود اولیاء می‌خوانند و به ما هم می‌گویند بخوانید با آن نمازی که فقط ظاهر است چقدر فرق می‌کند؟!

 خدا مرحوم آقای شیخ محمدعلی اراکی را رحمت کند. آن‌موقع مرحوم آقا به من فرموده بودند که برو در نماز جماعت ایشان شرکت کن! یک روز ما در فیضیه پشت سر ایشان نماز می‌خواندیم، یک نفر از علما ـ که نمی‌دانم الآن فوت کرده است یا نه ـ در کنار ما بود. ایشان مسئول راست کردن ما بود! یعنی ما تا یک‌خرده کج می‌شدیم، یک‌دفعه دستش از پشت می‌آمد و کمر ما را راست می‌کرد! ما هم وقتی دیدیم که این شخص دارد این‌طوری می‌کند، یک چیزیمان شد و نمی‌دانم چرا کمرم خم می‌شد! وقتی نماز تمام شد گفتم: «آقا، شما کار دیگری نداشتی؟! فقط کمر ما را راست کردی!» خب این هم یک نوع نماز بود که منتظر است ببیند کمر چه کسی در نماز کج است تا اینکه راستش کند، یا چه کسی چشمش را در سجده می‌بندد یا نمی‌بندد!

 اما یک نماز هم امیرالمؤمنین می‌خواند که وقتی تیر از پایش درمی‌آورند نمی‌فهمید! این هم یک نوع نماز است!

### اتصال به ولایت، تنها راه باز شدن چشم باطن

 پیغمبر آمد بگوید که آن را کنار بگذارید و این را بگیرید! ببینید علی چه کرد. آن را بیاورید و خودتان را به آن متصل کنید! وقتی متصل کردی، این چشمت هم باز می‌شود و دیگر مثل سایر افراد در مصداق اشتباه نمی‌کنی که بگویی آقا چه فکر می‌کردیم و چه شد! بله، تو آدم خوبی هستی، آدم دینداری هستی، آدم متهجّدی هستی، ولی چه کنم که آن چشم را نداری، لذا این را طور دیگری می‌پنداری و وقتی که طور دیگری پنداشتی به‌دنبالش می‌روی و وقتی که به‌دنبالش رفتی، کار به اینجا خواهد کشید! آن ولیّ خدا می‌خواهد به تو هشدار بدهد و می‌خواهد تو را آگاه کند که اگر تو چشم [باطن] نداری، من دارم! دستت را بده تا اینکه بعداً نگویی ما طور دیگری می‌پنداشتیم!

### هدف از تلبس به لباس پیامبر

 امروز مسئله برای این احبّه و اعزّه‌ای که دارند متلبس می‌شوند همین است. بله، همۀ ما دلمان می‌خواهد راحت بگردیم، همۀ ما دلمان می‌خواهد مشکل نداشته باشیم، کسی از راحتی بدش نمی‌آید، ولی اینها آمده‌اند و بالاتر از خواست بقیۀ افراد پا گذاشته‌اند. اینها گفته‌اند که ما راحتی نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم به یک جای بالاتر برسیم! البته باید بدانند که این توفیق را خدا به هر کسی نمی‌دهد! این توفیق [بزرگی است] که انسان بیاید و بخواهد در راه رسول خدا حرکت کند و خود را از بسیاری از راحتی‌ها محروم کند و بسیاری از آزادی‌هایی را که سایر افراد دارند کنار بگذارد و به‌جایش درس بخواند و اوقات خودش را به بطالت نگذراند و فقط به آنچه مورد نظر امام صادق است ملتزم بشود و بس، که اگر بخواهد یک ذره تنازل کند، خسارت است!

### پاسخگو بودن به چهارده معصوم، تنها وظیفۀ عملی انسان

 [می‌گویند:] آقا، شما در این مدت این حرف‌ها را زدی و در این مدت این مطالب را نوشتی، بهتر بود که طور دیگری انجام می‌دادید! گفتم ما بهتر نمی‌فهمیم! بله، اشتباه می‌کنم، ما معصوم نیستیم، معصوم فقط چهارده نفر هستند، ولی وقتی مطلبی به نظر من برسد می‌گویم.

 یک وقت شخصی حرف غلطی می‌زند که فقط در فکر خودش است، خب من کاری به او ندارم. یک وقت مطلب را با رفیقش یا در جمع خانواده مطرح می‌کند، باز هم من کاری به او ندارم. ولی یک وقت مطلب را بالای منبر می‌گوید یا در کتاب نقل می‌کند، آن‌موقع بنده با او کار دارم! آن‌موقع دیگر نمی‌توانم ملاحظات را در نظر بگیرم، ملاحظه نیست!

 ما فقط چهارده نفر داریم که معصوم هستند و باید تمام همّ و غمّ خود را در این قرار بدهیم که به آن مَغزیٰ و آن مفهوم و آن حقیقتی که آنها هستند برسیم. نه مصالحی را در نظر بگیریم، نه مطالبی را در نظر بگیریم، نه منافع این و منافع آن را در نظر بگیریم. همۀ اینها رفتنی هستند!

 آنچه برای انسان می‌ماند عبارت است از خودش و پاسخی که باید به این چهارده نفر بدهد. فقط همین! وإلاّ همه در روز قیامت هشتشان گرو هجده‌شان است! هر کسی بار خودش و پروندۀ خودش را می‌بَرد. من باید ببینم که در این دنیا چه کرده‌ام، آیا به میل این و آن عمل کرده‌ام؟ آیا به صلاح این و آن عمل کرده‌ام که این صلاح‌ها همه رفتنی است، یا فقط رضای امام صادق علیه السلام را در نظر گرفته‌ام؛ رضای امام رضا را در نظر گرفته‌ام؛ رضای امام زمان را در نظر گرفته‌ام؟! این مطلب مطلبی است که طبعاً رفقا باید به این مسئله کاملاً توجه کنند.

### تعریف «مولا» در کلام حضرت مولانا

 مولانا به‌خاطر همین می‌فرماید:

گفت هر کس را منم مولا و دوست \*\*\* ابن عمّ من علی، مولای او است

 بعد می‌گوید مولا کیست؟ آیا مولا آن کسی است که امروز به تو بگوید این کار را بکن! فردا بگوید ببخشید اشتباه کردم؟! آیا مولا آن کسی است که به تو می‌گوید آقا، امروز این کار را نکن! فردا بگوید: آقا، ببخشید من حواسم نبود؟! خب اینکه دیگر نصب کردن ندارد، اینکه دیگر جمع کردن مردم ندارد! پس مولا کیست؟ مولانا می‌فرماید:

 «کیست مولا آن که آزادت کند»؛ [یعنی] تو را از دنیا و از نفس بیرون بیاورد تا أعمالت براساس نفس نباشد، بلکه براساس رضای خدا باشد!

 «بند رقّیت ز پایت بَرکند»؛[[71]](#footnote-71) تا به‌حال بندۀ این و آن بودی، ملاحظۀ این و آن را می‌کردی، منافع این و آن را در نظر داشتی، به این و آن نگاه می‌کردی، به آقا بالا سر و مدیر کل نگاه می‌کردی که ببینم برایم چه‌کار می‌کند، به آن آبدارچی و دفتردار و معاون نگاه می‌کردی، به رئیس‌جمهور نگاه می‌کردی! به این چیزهایی که اصلاً آدم نباید حتی فکرش را هم بکند. ولی الآن دیگر هیچ‌کس در نظرت نیست؛ نه رئیس‌جمهور، نه بالاترش، نه پایین‌ترش، نه وزیرش، نه مدیرش، نه وکیلش، نه پاسبانش! الآن هیچ‌کس در ذهنت نیست.

 الآن دیگر آزاد شده‌ای، الآن فقط خدا و نمایندۀ خدا، امام علیه السلام در ذهنت است و بس! دیگر هیچ‌کس در ذهنت نیست، اصلاً اگر فکرش را هم بکنی غلط است؛ اصلاً اگر فکرش را بکنی و بخندی آن هم غلط است! حتی خود فکرش که بخواهی به آنها توجه نکنی، خونت را کثیف می‌کند و نفست را برمی‌گرداند! به‌جایش چیزهای دیگر در فکرت می‌آید، مسائل دیگر در ذهنت می‌آید. آنها همه رفتند، آنها همه می‌روند و یک‌مرتبه می‌بینی که اصلاً قضایا و مسائلی در ذهنت آمده که اصلاً دیگر نمی‌خواهی به هیچ چیز فکر کنی، حتی دیگر خطورش هم برای انسان مضر می‌شود.

### لزوم و ثمرۀ اولویّت دادن ولایت بر وجود انسان

 إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند این توفیق را به همۀ ما عنایت کند و همۀ ما را در راستای صراط ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام پایدار بدارد. ذهن ما، فکر ما، نفس ما، قلب ما، سرّ ما، سویدای ما و همۀ وجود ما را به‌نحوی قرار بدهد که این اولویت ولایت بر ما در وجود ما مستقر بشود! آن‌وقت انسان قبل از اینکه خواست و اراده‌ای بکند، یک‌دفعه این مسئله در ذهنش می‌آید که او چه می‌خواهد؟ اصلاً نا خود آگاه یک‌دفعه در ذهنش می‌آید که امام زمان علیه السلام چه می‌خواهد؟ یعنی اصلاً دیگر نمی‌توانی اراده کنی و نمی‌توانی اختیار کنی!

 آن‌وقت در آنجا است که همان‌طوری‌که داریم: «إستَفتِ نفسَک»، خدا در قلب انسان می‌اندازد، امام علیه السلام ـ امامی که بر تمام ذرات ما سوی‌اللَه این اولویّت را دارد، نه فقط بر ما! ما فقط جزئی از این عالم هستیم، او بر ما سوی‌اللَه به‌نحو اطلاق این ولایت را دارد ـ آنچه می‌خواهد در قلب و در نفس می‌اندازد، چون حضرت دیده که نفس این شخص، صاف است و خودش را واگذار کرده و تسلیم شده است! خب وقتی که واگذار کرده است، چرا [التفات] نکند؟! پس امام برای چیست؟ اگر قرار باشد اطلاعات امام مثل ما باشد که اگر روزنامه بخوانیم می‌فهمیم آن‌طرف دنیا چه خبر است و اگر نخوانیم اطلاع نداشته باشیم، خب با من چه فرق می‌کند؟! پس فرق بین او و من چیست؟! امام روزنامه نخوانده می‌فهمد دنیا چه خبر است، البته بالاتر از این؛ تمام امور از نفس او متمشی می‌شود!

 از خدا بخواهیم که إن‌شاءاللَه همۀ ما را در راه ولایت امیرالمؤمنین ثابت بدارد.

 «الحمدُلله الّذی جعلَنا مِن المُتمسّکینَ بوِلایة أمیرالمؤمنین و الأئمةِ المعصومینَ علیهم السّلام.»

 اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ

### تلبّس به لباس پیامبر، توفیقی که به هر کسی داده نمی‌شود

 روز مبارک و پربرکتی برای همه و مخصوصاً برای این رفقا و این دوستان است. جداً اینکه می‌گفتم خدا توفیقی که به اینها داده را به هر کسی نمی‌دهد، واقعیت دارد! این مسئله‌ای است که من در همان زمان مرحوم آقا وقتی که ایشان عمامه می‌گذاشتند احساس می‌کردم. انگار اصلاً احساس ایشان این بود که این دوستان یک حلقۀ جدید و یک ربط جدید و یک مسئلۀ جدیدی را با این تلبّس پیدا کرده‌اند، و واقعیت هم همین بود. إن‌شاءاللَه خدا این توفیقی را که به همۀ ما و همۀ آنها داده پایدار بدارد و بر صراط امیرالمؤمنین مستقیم بدارد.

### پاسخ به شبهه‌ای بر کتاب اسرار ملکوت

 چند وقت پیش در مسجد گوهرشاد نشسته بودم، یک طلبۀ فاضل معمّم آمد و گفت: «آقا، شما در جلد سوم کتابتان راجع به اینکه بعضی‌ها در کتبشان نوشته‌اند که هارون و اینها حُکّام عادلی بوده‌اند، مطالبی نوشته‌اید!» گفتم: «بله، نوشته‌ام و مطلب هم همین است و نقد کرده‌ام!» موبایلش را درآورد و آن مطالبی را که ما گفته بودیم و آن مطالبی را هم که در کتاب بعضی از اشخاص بود نشان داد.

 گفتم: «مطلب این است و این است!» گفت: «شاید منظور ایشان این نباشد.» گفتم: «اگر ایشان فارسی نوشته‌اند، آنچه من می‌فهمم این است، اگر به لغت دیگر نوشته‌اند، آن لغت دیگر را من نمی‌فهمم، فارسی این را می‌فهماند!»

 بعد رو کردم به او و گفتم: «یک مطلب به شما بگویم؛ فردا ما با نویسنده طرف نیستیم، بلکه با صاحب این مکتب امام صادق علیه السلام طرف هستیم! این مطلب همیشه در نظرت باشد. این شخص و سایر افراد باید خودشان پاسخ‌گو باشند، بالأخره انسان اشتباه می‌کند و قطعاً هم إن‌شاءاللَه مورد غفران قرار می‌گیرند، ولی ما چرا با طناب بقیه به چاه برویم؟! فردا آن کسی که از ما سائل است امام صادق است و هیچ‌کس دیگر نیست! حواست باشد که در این‌گونه قضاوت‌ها یک وقت به بیراهه نروی!» بنده خدا رنگش قرمز شد و عذرخواهی کرد و رفت.

 حالا مسئلۀ ما هم همین است؛ یعنی ما باید به کس دیگری پاسخ بدهیم و راه همین است و غیر از این نیست. مسائل فرق می‌کند، اختلافات فرق می‌کند، قضایا متفاوت است، ولی راه این نیست!

### اهمّیت عمل به روایت «إستَفتِ نفسَک» در زندگی

 می‌خواستم مطلبی را بگویم فراموش کردم، الآن خدمت رفقا می‌گویم:

 این مطلبی که در این روایت است که از نفس خودت کمک بگیر، من این مطلب را خیلی وقت‌ها امتحان کرده‌ام، حالا نه‌اینکه ما علم غیب داریم، نه ما علم غیب نداریم، هیچ چیزی نداریم، از پشت سرمان هم خبر نداریم، ولی بسیاری از اوقات [صحیح بوده،] حتی همین الآن این را به‌عنوان یک راه و یک سنت و روش برای خودم انتخاب کرده‌ام. خیلی از مطالبی را که من به نقل از مرحوم آقا می‌شنیدم ـ الآن که ایشان در قید حیات نیستند ـ وقتی به خودم نگاه می‌کردم می‌دیدم که این حرف نمی‌تواند از آقا باشد. با اینکه من نشنیده بودم ولی این حرف به ایشان نمی‌خورْد. بالأخره ما فرزند ایشان هستیم و از مطالب مطّلع هستیم. اگر حرفی نقل می‌شد و خیلی هم محکم نقل می‌شد، وقتی به خودم مراجعه می‌کردم می‌دیدم نه، این آن نیست، و بعد می‌فهمیدیم که بله، مثلاً استنباط شخصی خود شخص ناقل بوده است، حالا ممکن است که او هم تعمدی نداشته باشد.

 این قضیه خیلی قضیۀ مهمی است که انسان مطالب را بسنجد و صرفاً همین‌طوری قبول نکند. بسیاری از خطرات و انحرافاتی که برای خیلی‌ها پیش آمده به‌خاطر این است که به این نکته توجه نکرده‌اند.

 اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ

1. سوره أعراف (٧) آیه ١٥٧. [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ١١، ص ١٤٠ ـ ١٤٢ و ص ١٧٨ ـ ٢٠٥ و ص ٣٢٠ ـ ٣٥٢. [↑](#footnote-ref-2)
3. جهت اطلاع بیشتر پیرامون قضایا و محاکمات امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ١١، ص ١٣٥ ـ ٣٦٧. [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی، ج ١، ص ٤٢٠. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره مائده (٥) آیه ٦٧. امام شناسی، ج ٥، ص ٢٣٤:

«ای رسول ما، تبلیغ کن و برسان به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای!» [↑](#footnote-ref-5)
6. جهت اطلاع پیرامون تفسیر و مفاد روایت شریف «مَن کنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» رجوع شود به امام شناسی، ج ٧، ص ٢٢١. [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال الکشی، ص ٤٣٠: «و بَقیٰ أبوالحسنِ علیه السّلام فی الحبسِ أربعَ سنینَ، و کان حَبَسهُ هارونُ.»

ترجمه: «امام کاظم علیه السلام چهار سال در زندان بودند و هارون‌الرشید او را زندانی کرده بود.» (محقق)

تاج الموالید، ص ٩٦: «و کان محبوسًا فی أیامِ إمامته مدّةً طویلةً مِن جهةِ الرّشیدِ عشرَ سنینَ و شهرًا و أیامًا.»

ترجمه: «آن حضرت در دوران امامتش به دستور هارون‌الرشید مدّت زیادی در زندان بود که به ده سال و یک ماه و چند روز می‌رسید.» (محقق) [↑](#footnote-ref-7)
8. رجوع شود به الإرشاد، شیخ مفید، ج ٢، ص ٢٣٩ ـ ٢٤٣. [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شود به ترجمۀ صلاة الجمعة، ص ٩٧، تعلیقه ١. [↑](#footnote-ref-9)
10. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ٢، ص ٥٨٥ ـ ٥٨٧؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج ٢، ص ٥٧؛ السقیفة و فدک، ص ٥١؛ الإمامة و السیاسة، ص ٣٠. [↑](#footnote-ref-10)
11. رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ص ٢٩. [↑](#footnote-ref-11)
12. تفسیر القمی، ج ٢، ص ١٥٩. [↑](#footnote-ref-12)
13. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٧٦:

«قال أبو بصیر: کنتُ مع الباقر علیه السّلام فی المسجدِ إذ دَخلَ علیه عمَر بنُ عبدِ العزیزِ علیه ثَوبانِ مُمَصَّرانِ مُتَّکِئًا علیٰ مَولًی لهُ فقالَ علیه السّلام: ”لَیَلیَنَّ هذا الغلامُ فیُظهِرُ العدلَ و یَعیشُ أربعَ سنینَ ثُمّ یَموتُ فیَبکی علیهِ أهلُ الأرضِ و یَلعَنُه أهلُ السَّماءِ.“ فقُلنا: یا ابن رسول‌اللَه أ لیسَ ذَکرتَ عدلَه و إنصافَه؟ قال: ”یَجلسُ فی مَجلسِنا و لا حَقَّ لَه فیه ثُمّ مَلَکَ و أظهَرَ العدلَ جُهدَه.“»

ترجمه: «ابوبصیر گوید: درخدمت امام باقر علیه السلام در مسجدالنّبی بودم که عُمر بن عبدالعزیز وارد شد درحالی‌که دو جامۀ خوش‌رنگ به تن داشت و به غلام خود تکیه زده بود. حضرت فرمودند: ”همانا این جوان امر خلافت را به‌دست می‌گیرد و عدالت را ظاهر می‌سازد و چهار سال بدین منوال زندگی می‌کند و سپس از دنیا می‌رود، آنگاه اهل زمین بر او خواهند گریست و اهل آسمان او را لعنت خواهند کرد.“ از حضرت پرسیدیم: یا ابن‌رسول‌اللَه، آیا چنین نیست که عدالت و انصافش را برای ما توصیف نمودید؟ حضرت فرمودند: ”او در جایگاه ما می‌نشیند درحالی‌که چنین حقّی برای او نیست! سپس به‌اندازۀ توان خود عدالت می‌ورزد.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-13)
14. الجمل، شیخ مفید، ص ٤٢٠:

«و رَویٰ أبو مِخنَفٍ لوطُ بنُ یحییٰ قال: لمّا استَعمَلَ أمیرالمؤمنینَ علیه السلام عبداللَه بنَ العباسِ علیٰ البَصرةِ خَطَبَ النّاسَ فَحَمِدَ اللَه و أثنیٰ علیهِ و صَلّیٰ علَی رَسولهِ ثُمّ قال: ”یا مَعاشِرَ النّاسِ، قد استَخلَفتُ عَلیکُم عبداللَهِ بنَ العبّاسِ؛ فاسمَعوا لهُ و أطیعوا أمرَه ما أطاعَ اللَه و رسولَه. فإن أحدثَ فیکم أو زاغَ عن الحقِّ فأعلِمونی أعزِلهُ عنکُم....“». سرّ الفتوح، ص ٧٧، تعلیقه:

«امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که عبداللَه بن عباس را والی بصره نمودند، برای مردم خطبه‌ای خواندند که پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم فرمودند: ”ای گروه مردمان، به تحقیق که من عبداللَه بن عباس را جانشین خودم بر شما گماشتم؛ پس از او فرمان‌شنوی داشته باشید و دستوراتش را اطاعت کنید تا زمانی که از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کند و براساس ممشیٰ و سنّت حرکت می‌کند. پس اگر بدعتی در میان شما انجام داد یا عدول از حق نمود، مرا با خبر نمایید تا او را عزل نمایم....“»

نهج البلاغة، صبحی صالح، ص ٤١١، نامه ٣٨:

«... أمّا بعدُ؛ فقَد بَعَثتُ إلیکُم عبدًا مِن عبادِ اللَهِ لا یَنامُ أیّامَ الخوفِ و لا یَنکُلُ عن الأعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ، أشدَّ علیٰ الفُجّارِ مِن حَریقِ النّارِ و هو مالِکُ بنُ الحارِثِ أخو مَذحِجٍ، فاسمَعوا لَهُ و أطیعوا أمرَهُ فیما طابقَ الحق....»

ترجمه: «...اما بعد؛ بنده‌ای از بندگان خدا را به‌سوی شما فرستادم که در ایام خوف و ترس نخوابد، و ساعات هولناک از دشمنان نهراسد و عقب ننشیند، از آتش سوزان بر بدکاران سوزنده‌تر است، و او مالک بن حارث از قبیلۀ مذحج است. سخنش را بشنوید، و امرش را در آنچه مطابق حق است اطاعت نمایید....» (محقق) [↑](#footnote-ref-14)
15. المناقب، ابن‌شهرآشوب، ج ٣، ص ٦٢، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره أعراف (٧) آیه ١٥٧. [↑](#footnote-ref-16)
17. تاریخ بغداد، ج ١٣، ص ٣٩١. [↑](#footnote-ref-17)
18. اسلام و مقتضیات زمان، ص ١٠٤؛ مجموعه آثار شهید مطهّری، ج ٢١، ص ٨١. [↑](#footnote-ref-18)
19. امثال و حکم (دهخدا)، ج ٣، ص ١٣٠٠: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟» [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره أعراف (٧) آیه ١٥٧. [↑](#footnote-ref-20)
21. رجوع شود به وقعة صفین، ص ٤٩٠. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره أعراف (٧) آیه ١٥٧. [↑](#footnote-ref-22)
23. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ٣، ص ٣١٢. [↑](#footnote-ref-23)
24. رجوع شود به الإرشاد، ج ٢، ص ٧٨. [↑](#footnote-ref-24)
25. العدد القویة، ص ٢٣٦:

«و کانَت إمامتُه علیه السلام ثَلاثونَ سَنةً؛ منها: أربعٌ و عِشرونَ سَنةً مَمنوعٌ مِن التّصَرّفِ لِلتّقیّةِ و المُداراةِ، و منها خَمسُ سِنینَ و أشهُرٍ مُمتَحَنًا بِجهادِ المُنافِقینَ و قیلَ: مُدّةُ وَلایتِه أربعُ سِنینَ و تسعةُ أشهُرٍ.»

ترجمه: «مدت امامت حضرت سی سال بود که بیست و چهار سال از آن (خانه‌نشین بود و) برای تقیّه و مدارا، از تصرّف و دخالت (در امور و احکام اسلامی) برکنار بود، و مدت پنج سال و چند ماه نیز (که به حکومت رسید) گرفتار جنگ با منافقین بود. و گفته شده که مدت حکومت حضرت چهار سال و نه ماه بوده است.» (محقق) [↑](#footnote-ref-25)
26. الفضائل، ابن شاذان، ص ٨٦. [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ١٦٤. [↑](#footnote-ref-27)
28. روح مجرد، ص ٣٦:

«... فرمودند: هر کجای عالم باشی ما با توایم! رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست! نترس، باکی نداشته باش! اگر در مغرب دنیا باشی و یا در مشرق دنیا، نزد ما می‌باشی! سپس فرمودند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی \*\* ور پیش منی چو بی منی در یمنی.» [↑](#footnote-ref-28)
29. رجوع شود به روح مجرد، ص ٤٨٦. [↑](#footnote-ref-29)
30. رجوع شود به وظیفۀ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ١٥. [↑](#footnote-ref-30)
31. رجوع شود به وظیفۀ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ٩٩؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٣. [↑](#footnote-ref-31)
32. البلد الأمین، ص ٢٥١. [↑](#footnote-ref-32)
33. رجوع شود به مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٣٥. [↑](#footnote-ref-33)
34. الفتوح، ابن أعثم، ج ٨، ص ٣٠٣. [↑](#footnote-ref-34)
35. تاریخ الیعقوبی، ج ٢، ص ٢٥١؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٣، ص ٢٥٩. [↑](#footnote-ref-35)
36. رجوع شود به الإرشاد، ج ٢، ص ١٨٣؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ٤، ص ٢٤٢. [↑](#footnote-ref-36)
37. گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ٦٤١. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره اعراف (٧) آیه ١٥٧. [↑](#footnote-ref-38)
39. الوافی، ج ١، ص ١٠٢:

«عن النّبی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: یا علیّ، إذا تقرّب النّاسُ إلیٰ خالقِهم بأنواعِ البِرّ فتَقرّبْ أنتَ إلیه بالعَقلِ حتّی تَسبِقُهم.». نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٤٤٨:

«ای علی، چون یافتی که مردم به‌سوی خالقشان به إعمال انواع کارهای نیکو و پسندیده و خیرات و مبرّات تقرّب می‌جویند، تو با عقلت تقرّب بجو، تا از همه آنها سبقت‌گیری و جلو بیفتی!» [↑](#footnote-ref-39)
40. الخصال، ج ٢، ص ٣٦٥. [↑](#footnote-ref-40)
41. رجوع شود به الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ٨٤؛ الإرشاد، ج ١، ص ٢٠١. [↑](#footnote-ref-41)
42. إقبال الأعمال، ج ١، ص ٤٦٤، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ٩، ص ٢٥٥:

«حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را از چنگ‌زدگان و درآویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرین علیهم السلام قرار داد!» [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٧. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ١٧١:

«و سوگند به خدا، اگر در مقام شکر و سپاس برآیید، من نعمتم را بر شما زیاد می‌کنم!» [↑](#footnote-ref-43)
44. الکافی، ج ٤، ص ١٦٢؛ تهذیب الأحکام، ج ٣، ص ١٠٣، مصباح المتهجد، ج ٢، ص ٦٣٠، با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-44)
45. تهذیب الأحکام، ج ٣، ص ١١١، فرازی از دعای افتتاح. رساله نکاحیه، ص ٥٧:

«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی!» [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره مائده (٥) آیه ٣. امام شناسی، ج ٢، ص ١٧٨:

«امروز من دين شما را كامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام كردم و راضى شدم كه اسلام دين شما باشد.» [↑](#footnote-ref-46)
47. الإقبال، ج ٢، ص ٢٦١، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-47)
48. مناقب مرتضوی، ص ٣٥٧. [↑](#footnote-ref-48)
49. الإرشاد، ج ١، ص ٨٤؛ تاریخ الطبری، ج ٢، ص ٥٢٢. [↑](#footnote-ref-49)
50. وقعة الجمل، ص ١٣٧. [↑](#footnote-ref-50)
51. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٦٤. [↑](#footnote-ref-51)
52. تفسیر القمی، ج ١، ص ١٧٤. [↑](#footnote-ref-52)
53. سوره أحزاب (٣٣) آیه ٦. [↑](#footnote-ref-53)
54. رجوع شود به مجمع البیان، ج ٨، ص ٧٠٦. [↑](#footnote-ref-54)
55. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ٤، ص ٢٣٧. [↑](#footnote-ref-55)
56. سوره مائده (٥) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره أحزاب (٣٣) آیه ٣٦. امام شناسی، ج ٦، ص ١١٨:

«و براى هيچ مرد مؤمن و هيچ زن مؤمنه‌اى چنين نيست كه در زمانى كه خدا و رسول خدا نسبت به چيزى حكم كنند، اختيار براى خود آنها در آن چيز باشد!» [↑](#footnote-ref-57)
58. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ولایت تکوینی رجوع شود به امام شناسی، ج ١، ص ١٤٣ ـ ١٧٦. [↑](#footnote-ref-58)
59. ١. امیرکبیر و ایران، ص ٣٠٨؛ امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ١٢٩، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-59)
60. الأصول الستة عشر، ص ١٥٠. [↑](#footnote-ref-60)
61. الخصال، ج ١، ص ١٠٥. [↑](#footnote-ref-61)
62. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ٥، ص ٢٥٨ ـ ٣١٥. [↑](#footnote-ref-62)
63. سوره مائده (٥) آیه ٦٧. [↑](#footnote-ref-63)
64. اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٢٣ ـ ٤٧. [↑](#footnote-ref-64)
65. رجوع شود به امام شناسی، ج ١٥، ص ٢٠٢. [↑](#footnote-ref-65)
66. دیوان حافظ (پژمان)، غزل ٣:

در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند \*\* گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را [↑](#footnote-ref-66)
67. الأمالی، شیخ صدوق، ص ٣٣٠:

«عن جابرِ بنِ یزیدَ الجُعفیّ عن أبی‌جعفرٍ محمّد بنِ علیّ الباقرِ عن آبائِه قال: قال رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم لِلحُسینِ علیه السّلام: ”یا حُسین، یَخرُجُ مِن صُلبِک رَجلٌ یُقالُ لَه زَیدٌ یَتخَطَّی هو و أصحابُه یومَ القیامةِ رِقابَ النّاسِ غُرًّا مُحَجَّلینَ یَدخُلونَ الجَنّةَ بِلا حِسابٍ!“» اسرار ملکوت، ج ٣، ص ٩١:

«جابر بن يزيد جُعفى از امام باقر عليه السلام از پدرانش روايت مى‌كند كه رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله به امام حسين فرمود: ”اى حسين، از أعقاب تو فردى به نام زيد زاده خواهد شد كه در روز قيامت با اصحاب خود بر فراز توده‌هاى مردم سبك‌بال، در حالى‌كه پيشانى آنها از نور مى‌درخشد حركت مى‌كنند و بدون حساب داخل بهشت خواهند شد!“»

مقاتل الطالبین، ص ١٢٧:

«عَن عَبدِ المَلِک بنِ أبی‌سُلَیمانَ قال: قال رسولُ اللٰهِ صلّیٰ اللٰهُ عَلَیه و آلِه و سَلَّم: ”یُقتَلُ رَجُلٌ مِن أهلِ‌بَیتی فَیُصلَبُ، لا تَریٰ الجَنّةَ عَینٌ رَأَت عَورَتَه!“»

ترجمه: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: ”شخصی از اهل‌بیت مرا خواهند کشت و به دار خواهند آویخت، پس هر چشمی که عورتش را بنگرد بهشت را نخواهد دید!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-67)
68. مسند أحمد، ج ٤، ص ٢٢٨. [↑](#footnote-ref-68)
69. سوره فاتحه (١) آیه ٥. [↑](#footnote-ref-69)
70. سوره إخلاص (١١٢) آیه ١. [↑](#footnote-ref-70)
71. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ٦٤١. [↑](#footnote-ref-71)